

# آینده

## ارگان مرکزی نهضت آینده افغانستان

شماره ۴۴ - ۴۵، سال یازدهم، دور دوم، حوت ۱۳۸۹

February 2011 AYENDA No.44 - 45

سرمقاله:

### ایجاد مطبوعات دموکراتیک،

### ضرورت عاجل جنبش مترقی کشور است

### تدویر پلنوم نوبتی

### شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان

پلنوم نوبتی شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان به تاریخ (۲۲ عقرب ۱۳۸۹ مطابق ۱۳ نوامبر ۲۰۱۰) در شهر بن آلمان دایر گردید. تحلیل روندهای سیاسی، بررسی وضع جنبش دموکراتیک و مترقی کشور، ارزیابی امور سازمانی و آماده گی برای تدویر کنفرانس نوبتی سراسری نهضت آینده افغانستان، آجندای کار پلنوم را تشکیل میداد. در آغاز، گزارش هیئت اجراییه از فعالیتها و دستاوردهای سازمان در فاصله دو پلنوم، توسط رفیق عبدالله نایبی رئیس نهضت آینده افغانستان به شورای مرکزی ارایه گردید.

گزارشهای تشکیلات، امور مالی، نشرات سازمان و کمیسیون روابط با سایر سازمانهای افغانی، از سوی مسؤولان شعبات نامبرده ارایه گردیدند. سپس هر یک از اعضای شورای مرکزی در فضای کاملاً دموکراتیک، رفیقانه، آزاد، تحلیلی، دیدگاه ها، نقدها و پیشنهادهای شان را در رابطه با مندرجات گزارشها و موضوعات مورد بحث، ارایه کردند.

پلنوم پس از بحث و توضیحات اعضای هیئت اجراییه در رابطه با موضوعات سازمانی در قبال مسایل ملی، بین المللی و سازمانی، ضمن تأیید گزارشهای هیئت اجراییه و دیگر شعبات، دستاوردهای نهضت را در عرصه های گسترش سازمانی و تلاش در جهت همسو سازی نیروهای مترقی ارزنده ارزیابی کرده از تلاش پیگیر و اتخاذ تصمیم مدیرانه ارگانهای رهبری سازمان قدر دانی کرد.

پلنوم ضمن بررسی اوضاع داخلی کشور خاطر نشان ساخت که:

سرزمین ما کماکان در زیر سیطره ارتجاعی ترین نیروها و فاسدترین حلقات منفعت جو در وجود مافیای نیمه متشکل افغانی - منطقه یی قرار دارد. اشغال کشور توسط ناتو ادامه دارد و جنگ پاکستان - طالبان برای احراز امتیازات تاریخی برای پاکستان پیوسته ابعاد بزرگتری را کسب میکند.

امریکا - ناتو، با وجود پیامد های وحشتناک استراتژی شان در افغانستان، هنوز کدام تغییر جدی را برای بهشد وضع زنده گی مردم در چشم انداز

سیاسی خود ترسیم نکرده اند. ادامه در صفحه: ۶

آزادی بیان، عقیده، فرهنگ و استفاده از آزادی مطبوعات در کشور مان، بنابر تسلط طولانی نظامهای استعماری، استبدادی و توتالیتر، صرف نظر از مقاطع محدود زمانی چندان سابقه تاریخی ندارد.

بعد از سقوط اولیگارشی طالبان و با به میان آمدن وضع جدید، در زیر سایه حضور فعال جامعه جهانی، امکاناتی به میان آمد تا آزادی بیان و مطبوعات بار دیگر در کشور تجربه گردد.

با این که با توجه به کشمکشهای قدرت و ثروت، میان گروه های سیاسی جهادی، رقیب و اشغال کشور به وسیله نیروهای نظامی امریکا ناتو، به مشکل میتوان از رسانه های آزاد، مستقل، غیر وابسته و دموکراتیک، به معنای واقعی آن حرف زد، ولی با وجود آن، بعد از انفاذ قانون اساسی جدید، رسانه های نوپای افغانی، نقش قابل لمس را در تحولات کشور و روند شکل گیری جامعه مدنی بازی نموده اند، که نمیتوان آن را نادیده گرفت.

با بذل توجه جامعه جهانی به مسأله افغانستان، فعالیت "مطبوعات آزاد" از "رونق بازار" در کشور بر خوردار شد. و زیر عنوان دموکراسی صوری و دفاع از آزادی بیان؛ در ماده (۳۴) قانون اساسی افغانستان، مصوب لویه جرگه سال (۱۳۸۲) خورشیدی درج گردید که: "آزادی بیان از تعرض مصئون است، هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشتار، تصویر و یا وسایل دیگر با رعایت احکام مندرج در این قانون اظهار نماید." به تاسی از این احکام و رعایت ماده زنده هم اعلامیه جهانی حقوق بشر، برای تأمین آزادی فکر و بیان و تنظیم فعالیت رسانه ها "قانون رسانه های همه گانی" وضع شد و در اهداف آن تسجیل گردید "هدف از تدوین این قانون تضمین آزادی بیان، حمایت از خبر نگاران، ترویج رسانه های همه گانی، فراهم نمودن زمینه کار در عرصه های فرهنگی و انعکاس دیدگاه های مردم مطابق با رعایت اصول روزنامه نگاریست. "ولی ما شاهد مشکلات اساسی در این عرصه هستیم و عملاً میبینیم که چگونه این قانون نقض میگردد و هیچ مقامی از آن نظارت و پاسبانی نمیکند. ادامه در صفحه: ۱۸

در این شماره: ۱- ایجاد مطبوعات دموکراتیک، ضرورت عاجل جنبش مترقی کشور، ۲- تدویر پلنوم شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان، ۳- درسهایی از نتایج «انتخابات»! دوره دوم ولسی جرگه ملاحظات هیئت اجراییه نهضت آینده افغانستان، ۴- یادداشت در باره سیر تحول نابرابریها در چین، ۵- نگرش گذرایی بر وضع اقتصادی کشور، ۶- کارل مارکس یا ذهن دراک جهان، ۷- دجگری ناولی اغیزی دماشوماتو دودی او د پرمختگ په بهیرگی. ۸- اعلامیه نهضت آینده افغانستان در رابطه به اجلاس ناتو در لیسبون.

## درسهایی از نتایج «انتخابات» (!) دوره دوم ولسی جرگه

### ملاحظات هیئت اجراییه نهضت آینده افغانستان

مؤرخ ۱۳ عقرب ۱۳۸۹ مطابق ۴ نوامبر ۲۰۱۰

نتایج مقدماتی مضحکه بی که به ناحق صفت «انتخابات» به آن اطلاق شده است، منتشر گردید. این که تقلب گسترده بی برای «پیروز» ساختن نامزدان مورد نظر برای نظام و تضمین آینده آن در جریان انتخابات نامنهاد مذکور صورت گرفت، موضوع بحث ما نیست، چون هرگونه عملکرد یک ساختار آغشته در فساد، ناگزیر ماهیت این فساد را در خود دارد؛ انتخابات اخیر، مبرا از این امر نمیتواند باشد.

موضوع مورد بحث ما، چیزی بسیار مهم تر از روند انتخابات و نتایج آن است. موضوع بر سر برخورد نیروهای چپ و مترقی در قبال نظام و مظاهر فریبی آن از نگاه سیاسی است. درسهایی که باید از دور اخیر انتخابات گرفت، درسهایی بنیادی برای آینده جنبش چپ و دموکراتیک کشور اند.

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و ولسی جرگه (هر دو دوره) پرسشی مطرح شد مبنی بر این که: آیا نیروهای چپ و دموکراتیک در انتخابات شرکت کنند یا خیر؟ آن شمار از رفقای دیروزی که آرزومند شرکت مستقیم در انتخابات بودند همراه با «مشاوران!» و مفسران ایدیالوژیک و سیاسی اکثریت سازمانهای برخاسته از چپ دیروزی که مشی "قانونگرایی - رسمیگرایی" را (درچوکات کلی حمایت از استراتژی ناتو - امریکا در افغانستان) در پیش گرفته بودند، با رایه پاسخ مثبت به پرسش نامبرده، دلایل زیر را برای استوار ساختن تصامیم و تحلیلهای شان عنوان کردند:

۱ - انتخابات جزئی از دموکراسی است؛ با شرکت در انتخابات، میشود در تحکیم دموکراسی در کشور سهیم شد (نمونه: شرکت ح. د. خ افغانستان در انتخابات دهه چهل)؛

۲ - کارزارهای انتخاباتی، زمینه هایی اند که میشود از طریق آنها به تبلیغ و ترویج اندیشه ها و سیاستهای جنبش پرداخت و مردم را از آنها آگاه ساخت؛

۳ - چپپها به شمول رهبر اکتوبر همیشه شرکت در پارلمانهای بورژوازی را به

نفع کارگران دانسته اند و جنبش دموکراتیک افغانستان نباید سوی این برخورد عمل کند؛

۴ - «جایی که ما نباشیم، آنجا توسط دشمنان و مخالفان اشغال میشود»، پس بودن در ارگانهای حاکمیت کنونی، به معنای تنگ ساختن عرصه بر ارتجاع است!

این چنین استدلالی به یقین شمار زیادی از وابسته گان چپ دیروزی را قانع ساخت و اکثریت آنها شرکت در انتخابات را یک اقدام مثبت به نفع جنبش تلقی کردند.

پس چرا جریان انتخابات و نتایج آن، برعکس استدلالهای متذکره، یکسره به ضرر جنبش و به ضرر دموکراسی تمام شدند؟ چنین است موضوع اساسی مورد بحث.

با تحلیل این تناقض ظاهری میشود از یک سو عدم انطباق منطقی استدلال را با موضوع استدلال نشان داد و از سوی دیگر بر خامی پرداخت تحلیل سیاسی آنهاپی که چنین استدلالها را پیش کشیدند - و آن هم برای توجیه تصامیم نادرست شان - انگشت گذاشت.

#### ۱ - دموکراسی و انتخابات،

همراه با جهانی شدن سرمایه داری، جهانی ساختن مؤسسات سیاسی - حقوقی و ایدیالوژیک مراکز سرمایه داری (متروپولهای سرمایه) نیز مطرح است. صدور روبرنای سیاسی - حقوقی بورژوازی به حیث روبروش آراسته بی که چهره خشن ضد بشری سرمایه را کتمان میکند، رویابست که همه روزه از دستگاه های ایدیالوژیک مراکز سرمایه داری به خورد مردمان جهان فقیر داده میشود.

دموکراسی به حیث بدیل نظامهای خود کامه و سرکوبگر و حلال مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، به کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه، یعنی همان کشورهای اطراف سرمایه داری، عرضه میگردد و برای جهانی ساختن آن معجزه شگرفی به نام «انتخابات» به آن تعبیه میشود. «انتخابات متناوب» به حیث

قاعده اساسی دموکراسی بورژوازی، به مثابه یک اصل جهانشمول، بدون در نظر داشت واقعیت تاریخی کشورهای پیرامونی، وارد زنده گی سیاسی آنها میگردد. اما در واقعیت امر، همه روزه تلاش میشود تا نیروهای اصیل دموکراتیک و مترقی کشورهای پیرامونی به حیث بدیلهای نیروهای ارتجاعی و قرون وسطایی (مثلاً در افغانستان) تبارز نکنند!

مفهوم انتخابات در حقوق بورژوازی بر بنیاد مفهوم دیگری که شهروند نامیده میشود استوار است. مفهوم شهروند ویژه گیهای فردی، گروهی، طبقاتی، اقتصادی، فرهنگی، جنسی، منطقه بی و غیره را از افراد مشخص یک جامعه جدا کرده، صرف آنها را در مقام «فاعل انتزاعی سیاسی» مطرح میکند. مفهوم شهروند (یا تبعه) آدمهای مشخص را نفی میکند تا یک آدم مجرد سیاسی را به حیث یک فاعل سیاسی و یک اراده سیاسی بنمایاند. آدمهای مجردی که بدینگونه حقوق مساوی و انتزاعی پیدا میکنند به حیث آدمهای متساوی الحقوق در «انتخابات انتزاعی» شرکت میکنند. حقوق سیاسی بورژوازی روی همین اصل، یعنی روی همین «چال!» و نیرنگ استوار است. انتزاع را واقعیت پنداشتن، آدم انتزاعی

سیاسی را آدم مشخص سیاسی تلقی کردن جزئی از پرداخت تفکر فلسفی مسلط در حقوق سیاسی بورژوازیست. مفهوم شهروند تمام اختلافها، تناقضها و تضادها را بین زنده گی آدمهای مشخص کتمان میکند و در واقعیت امر وجود طبقات متخاصم اجتماعی را نفی میکند. کار برد نقد ناشده مفاهیم انتخابات و شهروند این خطر را دارد که جنبش چپ دموکراتیک را به موضعگیریهای نادرست و نا روشن سیاسی بکشاند.

چپ افغانی باید موضوع انتخابات را در کشور نی به حیث یک انتزاع بیرون شده از حقوق سیاسی بورژوازی، بل به حیث یک رویداد مشخص در یک مقطع مشخص از زنده گی سیاسی جامعه افغانی مورد بررسی قرار دهد تا براساس این بررسی موضعگیری خود را روشن سازد. انتخابات پیش شرطهایی را مفروض میدارد که بدون آنها از بار

دولت "اصل انتخابات" را در اذهان مردم بی اعتبار ساخت؛

- ۳ - اشتراک تنی چند از اعضای دیروز ح. د. خ. ۱ در ولسی جرگه به هويت جنبش دموکراتیک و مترقی لطمه زد و از اعتبار آن در اذهان مردم کاست؛ تلاش تکررانه برای احراز کرسیهای پارلمان به پراگنده گی جنبش مترقی دامن زد؛
- ۴ - اشتراک شمار بیشتر افراد متعلق به خط چپ دیروزی (در نبود اتحاد و همسویی نیروهای چپ، دموکراتیک و ترقیخواه، در نبود یک پلتفرم معین سیاسی و عدم حضور یک نهاد مستقل سیاسی متعلق به ترقیخواهان) با آنکه در دوردوم انتخابات، ظاهر دموکراتیک انتخابات را آراست، اما مردم افغانستان با فهم بلند سیاسی و با تکیه به تجربه ناکام دور اول ولسی جرگه، از آن رو گشتانند. نتایج حاصله از این دور مظهر تسلط بیشتر نیروهای عقبگرا در ارگانهای دولت است.

پیامدهای متذکره در پراتیک سیاسی (نی در توهومات و شعارها و احکام انتزاعی) نشان میدهند که استدلال آنانی که شرکت در انتخابات را به سود جنبش میپنداشتند، با وضعیت مشخص سیاسی کشور همخوانی نداشته و یکسره اشتباه آمیز و ناسازگار با منافع حرکت دادخواهانه افغانی بودند.

این درس عظیم مجموع هواداران و رهروان راه ترقی و دموکراسی واقعی را به تجدید نظر در پرداختهای تحلیلی و موضعگیریهای سیاسی شان در قبال نظام و حامیان بیرونی آن دعوت می نماید. اساسی ترین مسأله، تشکل افراد، گروه ها و نیروهای واقعی چپ و دموکراتیک در یک نهاد واحد و مستقل سیاسی است. مستقل به این مفهوم که این نهاد باید استراتژی و مشی سیاسی را در پیش گیرد که با هويت مردمی آن گره داشته باشد و سوای هر گونه وسوسه معامله گرانه با نیروهای عقبگرا، در پراتیک سیاسی پیاده گردد. حضور چنین نهادی در وضعیت سیاسی کشور زمینه را برای ایجاد یک بلوک مترقی و دموکراتیک، متشکل از تمام نیروهای تجدد طلب، آزادخواه، چپ و دموکراتیک، فراهم ساخته راه تحولات بنیادی را فراراه کشور میگذراند. اگر خواهان تحقق چنین تحولاتی هستیم، به فکر ایجاد این نهاد اُفتیم و گامهای عملی جسورانه را آغاز نماییم.

ارایه شده برای سودمندی شرکت در انتخابات، کاملاً به طور انتزاعی و برون از واقعیت افغانی مطرح شده بودند. موضوع مورد بررسی دو رویداد مشخص است، یعنی دو دوره انتخابات ولسی جرگه در افغانستان. دور نخست انتخابات ولسی جرگه با یک هدف خاص برگزار گردید که همانا به نمایش گذاشتن یک چهره دموکراتیک از نظام مستقر در کابل بود. برنامه تداوم حضور ناتو - امریکا در افغانستان نیازمند چنین نمایشی بود زیرا تمام چرخ تبلیغاتی آن بر محور شعار «دفاع از مردم افغانستان و استقرار دموکراسی در این کشور» می گردید. چی چیز میتوانست دموکراتیک بودن انتخابات دور اول و مشروع بودن نتایج آن را ضمانت کند؟ حضور نماینده گانی که به شکلی از اشکال بتوانند گذشته یا حال جریانهای مختلف سیاسی کشور را به نمایش بگذارند. نهضت آینده افغانستان به این نیرنگ سیاسی دقیقاً متوجه شده بود و طی اعلامیه مؤرخ (۸ عقرب ۱۳۸۴ مطابق ۳۰ اکتبر ۲۰۰۵) وابسته گان جنبش دموکراتیک را از شرکت در چنین رویدادی برحذر داشته بود. برخی از وابسته گان دیروزی به هشدار نهضت آینده که بر بنیاد تحلیل عینی وضع استوار بود، توجه نکرد، راهی ولسی جرگه شدند. پس از اعلان نتایج انتخابات دور اول، تمام رسانه های وابسته به ناتو، یک صدا فریاد برآوردند که در پارلمان افغانستان از طالبان گرفته تا کمونیستها حضور دارند و این، پیامد تلاشهای سازنده کشورهای ناتو برای استقرار دموکراسی در افغانستان است. پنج سال حضور این آقایان در دستگاه ولسی جرگه - که گاه با احراز القابی چون «رئیس کمیسیون دفاع» همراه بود - و شکست افتزاح آمیز تمامی آنان در دور دوم انتخابات، این فرصت را فراهم میسازد تا به استخراج درسهای سیاسی برای جنبش پردازیم:

۱ - شرکت در ولسی جرگه دور اول، اقدامی بود که یکسره به تحکیم مواضع نظام انجامید و زمینه را برای تقویت تشکل بورژوازی نو ظهور حاکم به ویژه بورژوازی تجاری فراهم تر ساخت؛ و زمینه های تسلط شبکه های مافیایی را در اداره دولت فراهم نمود؛

۲ - شیوع فساد در مجلس (به ویژه از طریق تمویل نماینده گان مجلس از سوی کشورهای همسایه)، ناکارایی، حاکم بودن فضای معامله گری، عدم توجه به نیازمندیها و مطالبات مردم، اخذ امتیازات مادی فوق العاده نماینده گان مجلس از

مفهومی خود به حیث یک "مفهوم سیاسی - حقوقی" و از اعتبار عملی خود به حیث یک رویداد سیاسی تهی میگردد. پیش شرطهای اساسی انتخابات را در جهان امروزی میتوان چنین برشمرد:

- وجود دولت به حیث محمل قدرت سیاسی؛
- استقرار امنیت در چوکات حاکمیت ملی و استقلال سیاسی کشور؛
- وجود دموکراسی به حیث شکل یا صورت نظام سیاسی مستقر در کشور و مجری بودن قانون دموکراتیک انتخابات.
- وجود احزاب و نیروهای الترناتیف سیاسی که بیانگر برنامه های متفاوت، متقابل، حتی متضاد برای حفظ و یا تغییر دادن وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک - فرهنگی موجود باشند.

نظامهای انکشاف یافته بورژوازی امروز نمونه های حضور تمام پیش شرطهای نامبرده اند.

همراه با پیش شرطهای نامبرده باید به بعد واقعی و زمینه های عینی انتخابات نیز توجه کرد. زمینه های عینی از این قرار اند:

- مناسبات مسلط اجتماعی یا شیوه تولید مسلط؛
- تناسب قوای طبقاتی (حاکمیت سیطره جوانه طبقات بالا یا تعادل نسبی قوای یا امکان واقعی خیزش سیاسی مسالمت آمیز توده های مردم)؛
- چتر ایدئولوژیک (تیوکراسی مطلق؟ یا نظام مذهبی نسبتاً باز؟ یا رژیم لائیک؟)
- وضعیت اقتصادی (مرحله رونق سریع اقتصادی یا مرحله انکشاف بطی یا مرحله رکود و بحران؟)

پس هر انتخابات را باید به طور مشخص، با در نظر داشت عناصر بالا، مورد ارزیابی قرار داد تا بتوان ویژه گیها و اهمیت آنرا در زنده گی یک جامعه سنجید. کاربرد مجرد مفهوم انتخابات در یک وضع مجرد و کلی بیشتر به سیاحت در رؤیا میماند تا به برخورد سیاسی. تحلیل مشخص هر انتخابات نشان خواهد داد که واژه انتخابات در انتخابات پارلمانی فرانسه با واژه انتخابات در انتخابات ریاست جمهوری چین و واژه انتخابات در انتخابات تیوکراسی ایران از هم فرسنگها فاصله دارند. تنها تحلیل انتخابات در یک جامعه مشخص، فورم و ماهیت این مفهوم را آشکار میسازد.

#### ۱ - درسهای انتخابات ولسی جرگه:

یک نظر شتابان به وضعیت سیاسی کشور آشکار میسازد که پیش شرطهای انتخابات دموکراتیک - آنگونه که در بالا برشمرده شد - وجود ندارند. دلایل

نویسنده: Paul Sindic

بر گردان: ق. م

## یاد داشت در باره سیر تحول نابرابریها در چین

مشاور امور اجتماعی حکومت چین است و نتیجه گیریهایش دارای وزنه علمی در چین میباشد. وی مینوسد: «فاصله میان غنی و فقیر در کشور ما بی

چون و چرا روبه افزایش است.»

نوشته دومی که در «روزنامه نامه» به تاریخ (۲۹) دسامبر به نشر رسیده است به یک کنفرانس رسمی ملی در باره کار در حوزه های روستایی اختصاص یافته است، که در اواخر ماه دسامبر سال گذشته در (Beijing) دایر شده بود. کنفرانس تحول سطح عواید سرانه دهقانان را در سالهای اخیر تأیید نمود، این عاید متوسط سالانه در سال (۲۰۰۹) به (۷۳۵) دالر یعنی (۲) دالر در روز میرسد که در سطح بین المللی به حیث سطح فقر شدید شناخته شده است. اما در سال گذشته (۶٪) افزایش داشته است. اسناد کنفرانس متأسفانه اشاره نمی کند که آیا این عاید سرانه، آن چنان که در تمام کشورهای در حال رشد معمول است، در سطح سلول خانواده گرفته شده است یا خیر. زیرا اگر در سطح خانواده محاسبه شده باشد باید ساعات کار (همسر و فرزندان) در مزرعه را نیز بر آن علاوه کرد.

در آخر باید علاوه کرد که بعد از سمتگیری نیولیبرال در سالهای (۸۰)، مکتب در چین بعد از دوره ابتدائیه رایگان نیست، و علاوهً یک بخش زیاد مصارف صحتی به دوش خود مریض میباشد، این امر خود خانواده ها را مجبور میسازد تا به پس انداز بی اندیشند، که این امر خود مشکلات زنده گی را تشدید میکند.

این نوشته تأیید میکند که (۷۰٪) اهالی چین یعنی (۹۰۰) میلیون تن از سرجمع (۱،۳) میلیارد نفوس کشور در روستا ها زنده گی میکنند.

در احصائیه های که از چین میرسند، تعداد روستا نشینان را (۷۰۰) میلیون معرفی میکنند. برای رفع اشتباه باید گفت که در مناطق روستایی واحدهای شهری آباد شده اند، که اگر رقم (۲۰۰) میلیونی

باشنده گان این شهرک ها را به حساب بگیریم، همان رقم (۹۰۰) میلیونی که از طرف کنفرانس ارایه شده است، به دست می آید. علاوهً با در نظر داشت معضله های که در برابر زراعت قرار دارد،

عاید ملی به (۱۰٪) جامعه میرسد، (۲۰٪) عاید به (۲۰٪) جامعه. . . (۱۰۰٪) عاید به (۱۰۰٪) جامعه.

اگر «ضریب جینی» (یک) باشد به این معنی است که تمام عاید ملی به جیب یک فرد میریزد. مسلماً اعداد (صفر و یک) اعداد کاملاً تیوریک اند که به واقعیت ارتباط ندارند.

همانطور که در نوشته «روزنامه مردم» هم یاد آوری شده است، اگر «ضریب جینی» در توزیع عواید یک کشور (۰/۲) باشد توازن به سطح عالی حفظ شده است. اگر ضریب بین (۰/۲) و (۰/۴) قرار داشته باشد توازن نسبی حفظ است و اگر از (۰/۴) بالاتر صعود کرده باشد، توازن به سطح بلند نا متوازن است.

به نوشته «روزنامه مردم» بنابر ارقامی که وزارت مالیه چین جدیداً ارایه کرده است، «ضریب جینی» در کشور از (۰/۱۶) (در سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۸۴) به (۰/۴۷) در سال (۲۰۰۷) ارتقاء یافته است. این ارقام نشان میدهند که نابرابری در توزیع عواید ملی درین کشور، طی سی سال اخیر سه چند بلند رفته است. در یک مدت زمان نسبتاً کوتاه (سه دهه) این رقم یک دگرگونی کامل ساختار اجتماعی را نشان میدهد، به کلام دیگر، یک نوع انقلاب سرمایه داری را. این رقم نابرابری در توزیع عواید ملی کاملاً مشابه به توزیع عواید بین کار و سرمایه در غرب نیولیبرال، طی همین مدت است، حتی شدید تر و خشن تر.

نوشته یاد شده توضیحات فرعی دیگری را هم بیان میکند:

- (۱۰٪) نادر ترین مردم فقط (۱/۴) ٪ مجموع عواید ملی را به دست می آورند.

- (۱۰٪) فامیلهای ثروتمند بیش از (۴۵٪) عواید زونهای شهری را به دست دارند.

نویسنده این متون (Zeng Xiangquan) یک ژورنالیست دست دوم نی، بل که استاد شناخته شده دانشگاه و رئیس انستیتوت کار و منابع بشری در دانشگاه (Remin) در شهر (Beijing) و

در (۱۳ و ۲۹ دسامبر ۲۰۰۹) دو گزارش اقتصادی در شماره های انگلیسی زبان «روزنامه مردم» زیر عناوین «نابرابریهای بزرگ در توزیع عواید ملی در چین» و «خیزش مطالبات در روستاها، و مسأله بالا بردن سطح زنده گی دهقانان»، به چاپ رسیدند که بیانگر افزایش نابرابریها در توزیع عواید ملی در چین از دهه (۸۰) به اینطرف است. علاوهً یک پژوهش از مرکز پژوهشی بین المللی (PNUD) «پروگرام ملل متحد برای انکشاف» هم از سالهای (۲۰۰۷ - ۲۰۰۸) در دست است که نابرابریها در چین را با سایر کشورهای جهان به مقایسه میگیرد.

ما بر مبنای این اسناد، سیر تحول نابرابریها در چین، طی سی سال اخیر یعنی از ختم دوران ماویزم تا آغاز دوران کار برد احکام نیولیبرالیستی در رهبری اقتصاد چین (۱۹۷۸) را به مطالعه میگیریم. بعداً نابرابریها در این کشور را با نابرابریها در سایر کشورهای پیشرفته و همچنان کشور های «نوظهور» (هند و برازیل) به مقایسه خواهیم گرفت. به خصوص مقایسه با هند مشخصات و چگونه گی نابرابریها در چین را نمایان خواهد ساخت. در اخیر، تحلیلی از وجود یک عده تضادهایی به دست خواهیم داد و واضح خواهیم ساخت که چرا و چگونه شیوه فعلی پیشبرد اقتصاد چین که بر مبنای نابرابریها و برخورد ها در سطح داخلی و هم در عرصه روابط اقتصاد بین المللی استوار است، این تضادها را پنهان میکند.

۱ - اوجگیری نابرابریها از آغاز سالهای (۸۰) به این طرف.

در نوشته (۱۳) دسامبر، برای سنجش نابرابریها از متود سنجش «ضریب جینی» (Coefficient de Gini) استفاده برده شده است. امروز همه دول جهان برای سنجش نابرابریها در توزیع عواید ملی در بین لایه های مختلف اجتماعی که هر لایه فیصدی معینی از مجموع جامعه را نشان میدهد، از همین شیوه سنجش کار میگیرند.

ضریب «جینی» از صفر تا یک تغییر میکند وقتی این ضریب صفر باشد، در جامعه عدالت کامل در توزیع عاید ملی برقرار است یعنی طور مثال (۱۰٪)

وضع فعلی و دورنمای این سکتور مشکل و «تاریک» ارزیابی شده است. در حالیکه فاصله بین سطح زنده گی شهر و ده، گسترش می یابد با آنهم تخصیصهای عامه برای سرمایه گذاری در زونهای شهری پیشرفته (سواحل شرق و زون بیجینگ) همچنان رو به افزایش است.

این تفاوت رو به افزایش بین شهر و ده در مطالعه های جدید اکادمی علوم اجتماعی چین هم تأیید شده است که نسبت درآمد اوسط بین زون روستایی و شهری را در سال (۲۰۰۰) با رقم (۲/۷۹) و در سال (۲۰۰۸) را با رقم (۵) نشان داده است. با وجود حرکت بزرگی که در شهر سازی از سال (۲۰۰۰) به این طرف به وجود آمده است (ساختمان ۱۴۸ میلیون منزل رهائشی) درین تناسب تنقیصی به چشم نمیخورد.

علاوتاً این نوشته گوشه یی از اطلاعات در باره رؤسای مؤسسه ها را نیز به دست میدهد. تعداد آنها در چین (۶۸۰/۰۰۰) تن محاسبه شده است که (۷۰) درصد آنها در سن بین (۲۵ تا ۴۴) سال قرارداد شده و (۳۵٪) شان خانمها اند. عاید متوسط سالانه هریک در سال (۲۰۰۸) به مبلغ (۱۵۷/۰۰۰) یوان (yuan) میرسید، که معادل است به (۳۱) مرتبه عاید متوسط سرانه یک دهقان. این عاید سرانه در طول یک سال یعنی از (۲۰۰۷) تا (۲۰۰۸) به اندازه (۳۶٪) بلند رفته است.

مطالعات، در باره ثروتمند ترین قشر سرمایه داران چین ارقام زیاد به دست نمی دهد. تنها مینگارده که تعداد میلیونرها (به یوان) به (۳۴۵/۰۰۰) تن میرسد. اما در دهه اخیر اسم میلیاردرهای چینی را در لست (Forbes) (ثروتمند ترین افراد جهان) مشاهده کردیم.

۲ - مقایسه جامعه چین با کشورهای پیشرفته و کشورهای «نوظهور» در رابطه با نابرابریها در توزیع عواید ملی.

- چین نسبت به تمام کشورهای غربی منجمله ایالات متحده توزیع عواید ملی نابرابرانه تر دارد. نسبت به هند هم نابرابرانه تر است تنها از برازیل در زمینه پیشی میگیرد.

طوریکه قبلاً اشاره کردیم، مقایسه با هند از خطری دلچسپ است که مشخصات نابرابری در چین را نمایان می سازد. بلی واقعیت امر اینست و در آن هیچ تردیدی وجود ندارد که یک بخش

مردم هند تیره بخت تر از دهقانان چین استند (۵۰۰) میلیون هندوستانی فاقد دسترسی به برق، (۲۳۰) میلیون تن از آب آشامیدنی صحتی محروم اند) درین صورت وجود نابرابری بیشتر در چین نسبت به هند به این معنیست که تراکم ثروت در قطب دیگر اجتماع یعنی در نزد ثروتمندان بسیار بزرگتر از کشور مهاراجا هاست و گذشته از آن چنین فکر میشود که یک بخش قابل ملاحظه تراکم مالی چین خارج از احصائیه مالی کشور قرار دارد. زیرا یک عده از سرمایه داران چینیایی اگرچه در داخل کشور زنده گی میکنند اما مربوط به آن قشری از سرمایه داران اند که عواید بزرگی را از طریق عرضه مال التجاره چینیایی به کشورهای خارجی به دست می آورند بدون این که این عواید را داخل کشور سازند.

### ۳- تبصره ها

#### الف - کاهش نابرابریها،

از سالها به این طرف بیانیه های رسمی مقامات چین، جستجوی «هم آهنگی اجتماعی» را موعظه میکنند. اما وجود چنین نابرابری بزرگ در توزیع عواید ملی امید به هرگونه هم آهنگی اجتماعی را زیر سوال می برد. باید یادآور شد که افزایش نابرابریها در سطح زنده گی به خصوص در عرضه خدمات بهداشتی میان روستاها و مناطقی مانند سواحل شرقی و بیجینگ، تقریباً از ده سال به این طرف اراده سیاسی در امر کاهش نابرابریهای اجتماعی را به وجود آورده است، که گاه ناگاه در بیانیه های رسمی به گوش میرسند. اما در طول همین مدت نابرابریها در امتزاج با اشاعه بیکاری کتله یی گروه های بزرگ روستایان را به طرف شهرها کوچ داده است. امروز (۱۳۰) میلیون تن بیجا شده فاقد موقف اجتماعی و اجازه نامه کار، در وطن خود مهاجرین بدون اسناد، زمینه بهره کشی وحشیانه و حتی بیگاریها را مهیا ساخته است. همانطوری که یاد آوردیم مقامات از ده سال به این طرف، کاهش نابرابریها را وعده میدهند و حتی تعهد کرده اند تا سال (۲۰۲۰) یک سیستم واقعی حمایت صحت عامه را به وجود آورند، اما مقالات و مطالعاتی که در این یادداشت از آنها نام برده میشوند نشان میدهند که به جز از بالا بردن عواید سالانه دهقانان به اندازه (۶٪) در سال (۲۰۰۹) تا کنون هیچ وعده مقامات در عمل پیاده نشده است، برعکس تفاوتها میان زونهای جغرافیایی و کتگوری های اجتماعی ژرفتر میشوند و این (۶٪) ازدیاد در

عواید هم در بالا بردن نسبی سطح زنده گی دهقانان تأثیر گذار نیست، زیرا برای همین سال (۲۰۱۰) رشد انفلاسیون به (۳٪) تخمین شده است. یک محاسبه کوچک نشان میدهد که اگر عواید دهقانان با همین آهنگ رشد کند بیست سال کار است تا عاید سرانه دهقانان به (۴) دالر در روز برسد.

#### ب - یک تخمین کوچک سیاسی،

این که نقایص و اثرهای منفی سمتگیری اقتصادی چین در روزنامه مردم (سخنگوی رسمی قدرت دولتی)، آنها را از قلم یک شخصیت برجسته نزدیک به نظام به دست نشر برسد، به معنای آنست که یک بحث داغ سیاسی در رابطه به بالا رفتن افسار گسیخته این نابرابریها و پی آمدهای سیاسی آن، در داخل نظام به راه افتاده است. این نکته ایست که ما باید آن را پیگیری و روی آن غور کنیم.

#### پ - از آینده استراتژی قدرت چین چی انتظاری میتوان داشت؟

پیش از همه باید گفت که این موضوع آن قدر پُر دامنه است که در اینجا نمیتوان جز خیلی سطحی با آن تماس گرفت. ظاهراً درین اواخر چین دست آورد های اقتصادی خوبی داشته است:

بحران اقتصادی جهانی را ظاهراً بدون شکست و ریخت از سر گذشتاند (۸٪ رشد در سال ۲۰۰۹). بزرگترین ذخیره اسعاری جهان را در اختیار دارد. دالر امریکایی را پشتیبانی میکند که بدون این پشتیبانی ارزش دالر فرو خواهد ریخت. اشکال استفاده از ریزف اسعاری را تنوع می بحشد (خریداری مؤسسه های تولیدی، ذخایر طبیعی در خارج). جای آلمان را از مقام اولین صادر کننده جهان اشغال کرد. مقام اولین صادر کننده جهانی خودرو (اوتوموبیل) ها را احراز نمود. بسیاری از ناظرین اقتصادی تخمین میکنند که بزودی شاید در سال (۲۰۱۱) از لحاظ اقتصادی از جاپان فرا تر رود. در همین عرصه، این که ایالات متحده را تا ده یا بیست سال آینده به عقب بگذارد کاملاً محتمل مینماید. درینمورد انستیتیوت تکنولوژیک ایالت جورجیا (ITG) پژوهشی زیر عنوان «*Move new driver of over USA - China to be world economy and innovation*» را انجام داده و پیشروی چین در عرصه تکنولوژی پیشرفته را نسبت به جاپان و ایالات متحده، در آینده نزدیک، نتیجه گیری میکند. تصویری که درین پژوهش به کار گرفته شده است عبارت از

یک تینس باز جوان، ورزیده و کارگشته بیست که خود را در برابر یک طفل (۱۲) ساله می یابد که مطلقاً همسویه اوست. پژوهش چنین نتیجه میگیرد که: داشتن برتری در تکنولوژی پیشرفته در همراهی با تولید ساختار کم بها، برای سایر کشورها جای پای باقی نمیگذارد. در یک فضای تجارت جهانی که با قانون تبادل آزاد رهبری میشود، صحت این نتیجه گیری تردید ناپذیر مینماید. اما اگر چین در همین راه با استراتژی تسلط بر جهان، منکی با احکام نیولیبرالی و وسواس برای انباشت سرمایه دوام دهد، به زودی به «مجسمه بزرگ سنگی با پاهای شکنندگی» مبدل خواهد شد.

واقعیت امر اینست که این کشور پروبلمهای عدیده بی دارد که باید حل کند. علاوه از شکاف روز افزون نابرابریها که میتواند از لحاظ سیاسی انفجار آمیز شود، حل سرنوشت هفت صد هزار روستایانی که در روستاهای دور دست زنده گی میکنند و همچنان امکان سراریزه شدن سرمایه های مالی به نوع کشورهای غربی، در برابر کشور قرار دارند. در حقیقت حکومت چین جز دو انتخاب ندارد: یا این که حکومت به حالت فعلی دهقانی، مبنی بر پارچه - مالکیت (حق مالکیت بر زمین برای هر خانواده (۵/۰) هکتار میباشد) و زراعت غیر ماشینی دوام دهد که درین صورت بالا بردن سطح عواید دهقانان ناممکن بوده و مهاجرت به سوی مراکز صنعتی دوام خواهد یافت.

یا این که به شیوه کشورهای پیشرفته برای مدرنیزه ساختن زراعت تصمیم اتخاذ کرده و سطح زنده گی یک عده دهقانان را به صورت چشمگیر بالا ببرد، که درین

صورت به هجرت کنلوی روستایان به طرف مراکز صنعتی مواجه خواهد شد، که کار یابی برای این کتله های بزرگ کار ساده نخواهد بود. اما برای دریافت راه حل این معضله به نظر میرسد که حکومت چین تصمیم اتخاذ نموده تا آن بخش از صنایع را که کارگران به مهارتهای مدرن ضرورت ندارند، چون (یافته گی، بوت دوزی و بسته کاری وسایل الکترونیک) به مناطق روستا های غربی کشور انتقال دهد. زیرا ارزش کار در مناطق صنعتی بالا رفته و تولیدات چین با تولیدات ویتنام و سایر کشورهای در حال رشد منطقه به مشکل رقابت روبروست.

از جانب دیگر حکومت چین استراتژی تراکم سرمایه را از طریق صادرات نهجی - از کالاهای ساده گرفته تا تولیدات بغرنج و پیشرفته - و هم از طریق بهره کشی خشن از سرجمع کار ملی (سرعت کار، طول زمان کار، غصب مجموع در آمد تولید ملی و سر کوب هر نوع جنبش اجتماعی)، رویدست گرفته است. با چنین یک سمتگیری اقتصادی، چین نمیتواند مسأله کار یابی در کشور را حل کند، جز این که تمام بازار های قابل دسترسی در کره خاکی را تسخیر نماید. این تلاش مسلماً کشیده گیها و مناقشسه ها در سطح بین المللی را به وجود خواهد آورد مانند همین حالا که با ایالات متحده به وجود آورده است.

تحلیل بالا میرساند که سیاست اقتصادی چین به زودی از چار چوب ملی فرا رفته، به یک معضله بین المللی می انجامد: این معضله در قدم اول در زمینه در آمد کارگران در سطح جهان و به خصوص در کشورهای پیشرفته سرمایه داری ظهور میکند. چون مسأله عواید

زنده گی کارگران در برابر تمام نیروهای مترقی قرار دارد، بناءً باید تمام این نیروها درجهت ایجاد یک نظم جهانشمول عادلانه و مترقی برای تبادل تجارت، در برابر انتخاب راه تبادل آزاد توسط حکومت چین، مبارزه کنند.

باید یاد آور شد که یک سیاست مترقی بهتر برای حکومت چین میسر است و آن عبارت از یک سیاست اقتصادی بر محور برآورده ساختن احتیاجات اولیه مردم چین بر مبنای «سیاست انکشاف بشری دوامدار» که عبارت است از: توسعه متوازن تمام ساحات کشور، عرضه خدمات بزرگ عامه رایگان (تعلیم و تربیه عامه، صحت عامه ترانسپورت. . .)، دست آوردهای جدید اجتماعی (تقلیل زمان کار، ازدیاد معاشات و پرداخت بازنشسته گی. . .) و تضمین کار برای کارگران در عرصه های دیگر به جز از صادرات ممکن است.

اما در برابر این مسأله چه شیوه برخورد را باید برگزید؟ آیا همان شیوه کلاسیک عدم مداخله در امور داخلی حزب کمونیست چین را؟ یا این که موضوع را به بحث عام به خصوص در بین نیروهای مترقی بکشانیم و با نماینده گان جریان مترقی حزب کمونیست چین (اگر موجود باشد) بنشینیم؟ حرف دیگر این که تحلیل عمومی ما از سیاست حکومت چین با تحلیل نیروهای مترقی کشورهای درحال رشد که چین را «برادر بزرگ که در برابر امپریالیزم غربی مقابله میکنند» می دانند، متفاوت است. چگونه این تفاوت را رفع نمود؟

#### ادامه تدویر پلنوم... از صفحه اول

ژیو پولیتیک منطقه به گونه بیست که مقامات بلند پایه نظامی و سیاسی امریکا در افغانستان، آهسته آهسته «حق دخالت» پاکستان را در امور کشور ما به حیث یک حق روا، قابل فهم، تاریخی و پناهجویانه از شر حضور احتمالی هند در افغانستان، رسمیت میبخشد. پذیرش این امر که باید در کابل یک حکومت «دوست دایمی» اسلام آباد مستقر گردد، آهسته، آهسته مقامات ناتو - امریکا را فرا میگیرد. به کرسی نشستن این خواست پاکستان، در واقع تداوم یک دوران طولانی سیاه و فاجعه بار برای مردم سرزمین ما خواهد بود.

از سوی دیگر، اعمار شش پایگاه نظامی امریکا و توسعه حیرت انگیز سفارتخانه آن کشور در کابل با بیش از دو هزار و پنجمصد کارمند رسمی و گشایش نماینده گیهای آن در ولایات، پرده از اهداف درازمدت امریکا در افغانستان برمیدارد.

وسعت روز افزون حضور و نفوذ روسیه و ایران در کشور زمینه را برای افزایش دشواریهای سیاسی، قومی و منطقه یی و تعمیق بی ثباتی افغانستان و منطقه فراهم می سازد. مردم افغانستان فاقد یک نیروی سیاسی

هیچ گونه پیوند ارگانیک یا رابطه صادقانه اندیشه یی - سیاسی با هویت چپ و انقلابی ندارند، ضیاع وقت است، ولی باید به سوی آن عده از کادر ها و مبارزانی که به آرمانهای چپ و اندیشه های پیشرو عصر ما وفادار مانده اند و برخی از آنان عضویت در سازمانهای فاقد هویت چپ را نیز تجربه کرده اند، دست رفیقانه را دراز کرد و آنان را به جایگاه اصلی شان که نهضت آینده افغانستان به حیث کانون

رزمندة زحمتکشان افغانستان است، دعوت کرد. واقعیت گواهی میدهد که باید روند انفکاک جنبش پایان یافته تلقی گردد و سمت مبارزه و فعالیت سازمان عمدتاً به سوی نیروهای بالنده جوان سوق داده شود.

در پایان، پلنوم مصوبه یی را به اتفاق آراء به تصویب رسانده، کنفرانس سراسری نهضت آینده افغانستان را مطابق اساسنامه سازمان رسماً دعوت کرد.

کار پلنوم در فضای گرم رفیقانه توأم با روحیه همبسته گی انقلابی و ابراز باور به پیروزیهای زودرس نهضت آینده افغانستان پایان یافت.

الترناتیف به وضع موجود بوده، مظالم عدیده یی را متحمل میشوند. ظلم، فقر، مرض و ده ها مصیبت دیگر هنوز گریبانگیر خلق افغانستان اند.

انتخابات اخیر ولسی جرگه نشان دادند که این بار ارتجاع سنتی قرون وسطایی و نمائیده گان پاکستان و ایران، مستقیماً مجلس را در انحصار در آورده اند. ملاحظات هیئت اجراییه که به تاریخ (۴ نوامبر) نشر شد، تحلیل عمیق و همه جانبه یی را از انتخابات نامبرده ارایه کرد.

از این قرار هیچ گونه نشانه یی از تغییر اوضاع به سمت مثبت و به نفع مردم افغانستان وجود ندارد. بل، برعکس همه روند ها به سوی فاجعه های بزرگتر و دامنگیرتر گرایش دارند.

پلنوم در رابطه با وضع اسفناک جنبش دموکراتیک تأکید ورزید:

نتیجه اساسی که باید از جریان تقریباً یازده سال مبارزه سازمان گرفته شود این واقعیت تلخ است که نوسازی و تشکل چپ دپروزی افغانی به مشکلات جدی مواجه بوده است. بستن امید به آنهاپی که دیگر

## نگرش گذرایی به وضع اقتصادی افغانستان

مدخل:

۱ - در شرایط کنونی کشور، تحلیل دقیق علمی و واقعی چگونه گوی وضع اقتصادی افغانستان کاریست دشوار، زیرا برای بیان تصویر دقیق وضع کشور، از یک سو مشکل نبود کمبود آمار و عدم دسترسی به احصائیه و داده های اقتصادی در کشور وجود دارد و از سوی دیگر آمار منتشر شده از طرف نهادهای مختلف، وزارت خانه ها، و سازمانهای بین المللی در تناقض آشکار هستند و هر کدام سعی بر این دارند تا ارقام ارائه شده خویش را واقعی و با اعتبار نشان دهند و ارقام غیر از خود را باطل شمارند. مزید بر این طی سالهای گذشته با وجود پیشرفتهای سریع و گسترده ارتباطی و اطلاعاتی و موجودیت نهادی به نام "اداره مرکزی احصائیه افغانستان" با صرف و تخصیص مبالغ هنگفت، حتی عامترین و اساسی ترین احصائیه های قابل قبول و نزدیک به واقعیتهای زنده جامعه افغانی وجود نداشته و گزارش های تبلیغاتی و ژونالیستیک که بعضاً از طرف مقامهای دولتی و نهادهای حمایت کننده آن ارایه میگردد عاری از هرگونه اطلاعات و آمارهای موثق اقتصادی است.

بنابر مشکلات فوق و با در نظر داشت این که حصول احصائیه های دقیق مطابق نورمهای پذیرفته علمی، در شرایط کنونی ناممقدور است، ناگزیریم بر ارقام، احصائیه ها و اطلاعاتی که از سوی شبکه های سازمانهای غیر حکومتی، کارمندان مؤسسات بین المللی، نهادهای غرب در کشور و برخی سایتهای انترنیتی ارایه گردیده و به گونه یی سیمای کلی جامعه افغانی را بازتاب میدهند تکیه نمائیم.

۲ - مطالعه و بررسی مشخص وضع کنونی اقتصادی افغانستان وقتی میسر است که ما نخست وضعیت

گذشته کشور را بدانیم، داده های اقتصادی و تجربه های را که فعله اقتصادی پشت سر گذاشته اند مطالعه و بررسی بداریم و بدون میانجیگری پرداختهای ذهنی به درک واقعیتهای اقتصادی وضعیت جاری دست یابیم و در پی شناخت آن تابها و بازتابهای اقتصادی و سیاسی برآییم که وضعیت موجود را فراهم کرده اند.

بناءً در این نوشتار نخست مختصراً به پیشینه نزدیک اوضاع اقتصادی کشور پرداخته و پیوست به آن وضعیت کنونی را به تحلیل می گیریم.

## بخش اول

## پیشینه اوضاع اقتصادی کشور:

تا قبل از رویداد هفت ثور (۱۳۵۷) خورشیدی، در جامعه افغانی شیوه های تولیدی ماقبل فیودالی (از جمله شیوه تولیدی قبیله یی - روستایی) و فیودالی در فورم ویژه افغانی حاکم بود، مگر از یک سو شیوه تولید بورژوازی به ویژه بورژوازی تجاری مشمول نظام اقتصادی کشور گردیده بود و از سوی دیگر سلطه یی اقتصاد بسته و طبیعی در اغلب روستاهای دور افتاده بر قرار بود.

نحوه تولید و به دست آوردن نعمات ضروری برای زنده گی و تکامل جامعه در کشور بیانگر آن اند که: تغییر شیوه های تولیدی، رشد نیروهای مؤلده و توسعه و انکشاف اقتصادی در این سرزمین بسیار بطی و تدریجی صورت گرفته است. به همین لحاظ اندیشه ها و نهاد های حاکم و عقاید و حیات معنوی در افغانستان نه تنها دیرپا و سخت جان است بل، از استقلال نسبی برخوردار بوده و حتی میتوانند عامل مسلط گردند.

گرچه عقب مانده گی دیرین اقتصادی در ایجاد وضعیت موجود نقش بنیادی دارد اما مزید بر اقتصاد، دیگر اجزای ساختاری (سیاست و ایدئولوژی) و حاکمیتهای استبدادی نیز از اهمیتی شگرفی برخوردارند. حاکمیتهای استبدادی از یک سو در نتیجه استبداد دیرین

که در چهره های امیران و شاهان استمرار یافته بود، موجب شد که باورهای سنتی و هنجارهای فرهنگی عقب مانده بر فضای فکری سخت جانی خود را حفظ بدارند و از سوی دیگر این حاکمیتها برای حفظ بقای خویش، خود باز دارنده رشد تمدن، فرهنگ و پیشرفت علوم و صنعت و مانع عمده آزاد اندیشی، ترقی خواهی و تجددگرایی در کشور بودند.

با فهم این که حدود ملکیت، یکی از مشخصات پایه یی و بارز برای شناخت یک نظام اقتصادی شمرده میشود، بنابر آن نخستین گام در راستای مشخص نمودن نظام اقتصادی و شیوه تولیدی، درک و تعیین دقیق وضع مالکیت و چگونه گی مناسبات ناشی از آن می باشد. برای یک نظام اقتصادی مسأله اصلی عمدتاً این است که چه ثروتهایی در ملکیت چه کسانی است و حدود مداخله دولت تا چه میزان و ملاک و معیار حقوقی آن کدامها اند.

با توجه به این که در افغانستان زمین عمده ترین وسیله تولید است و دهقانهای کشور کثیرالعدد ترین طبقه را در ترکیب اجتماعی جامعه افغانی تشکیل میدهند و نقش اساسی را در فعالیتهای اقتصادی ایفا میدارند و سکتور زراعت سهم بزرگ را در تولید کل ناخالص اجتماعی کشور دارد، بحث را از زمین به منزلت عمده ترین وسیله تولید در جامعه افغانی آغاز میکنیم.

## زمین وسیله عمده تولید:

در استانه رویداد ثور (۱۳۵۷)، حدود (۹۰٪) نیروی مستعد به کار، در سکتور زراعت و مالداری اشتغال داشتند که از جمله در حدود هشتاد فیصد در روستاها ساکن و عمدتاً وابسته به زمین زراعتی بودند و تقریباً (۲۰) فیصد دیگر در چراگاه های کشور به مالدار می پرداختند. طبق احصائیه های رسمی دولت (۱۹۶۳)، اراضی قابل زرع کشور در حدود (۱۴) میلیون هکتار زمین (پنج جریب معادل یک هکتار)، بوده که صرفاً، (۷،۸) میلیون هکتار آن تحت کشت قرار داشت که از جمله (۵،۳۱) میلیون هکتار آبی و (۲،۴۹) میلیون هکتار آن زمین للمی بود.

هشتاد فیصد زمینهای آبی در تصرف ملاکین بزرگ که تعداد آنها (۳۸) هزار خانواده که شش فیصد مجموع خانواده های زارعین کشور را احتوا مینمود قرار داشت.

ملاکین افغانستان بالاتر از تقریباً پنجاه جریب زمین "معادل درجه اول" تا پنجم جریب و بالاتر زمین داشتند و تعدادی از آنها قسماً به تجارت، ماموریتهای دولتی و فعالیت در دیگر نهاد های اجتماعی - مذهبی هم مشغول بودند. دهقانهای کشور به کتگوریهای ذیل تقسیم گردیده بودند:

**دهقانهای مرفه الحال:** که هریک از (۲۰) جریب تا (۵۰) جریب زمین داشتند. (تعدای از آنها کارگران زراعتی موسمی را نیز استخدام میکردند).

**دهقانان میانه حال:** که هشت جریب تا (۲۰) جریب زمین در مالکیت خویش داشتند.

**دهقانهای خورده زمیندار:** که مالک (۳) تا هشت جریب زمین بودند. (تعدای از آنها در زمینهای ملاکین به اجاره داری نیز کار میکردند).

**دهقانهای کم زمین و بی زمین:** که در اراضی ملاکین به حیث سهمیه کار، اجاره دار و یا کارگر زراعتی به شکل روز مزد و یا کار در بدل محصول، کار میکردند. (در برخی نقاط کشور دهقانها وابسته به زمین ملاکین بودند و اربابها، ملکها و خانها به گونه بر آنها مالکیت داشتند).

بر اساس آمار رسمی دولت وقت، سه کتگوری اخیر دهقانها، (۸۵) فیصد مجموع زارعین کشور را تشکیل میداد.

عملاً ثلث از دهقانهای جامعه افغانی افراد بی زمین بودند و بالای زمین مالکین، اراضی دولتی و نهادهای مذهبی کار میکردند.

داکتر اکرم عثمان پژوهشگر و نویسنده کشور، در نوشتاری تحت عنوان «نظام بهره برداری از زمین در افغانستان» به صورت مؤخر به اشکال ملکیت زمین در افغانستان پرداخته است. برای درک بهتر موضوع بخشی از این نوشتار ذیلاً اقتباس میگردد:

«طرح مساله زمین و آب و حاکمیتهای ناشی از آن از دیر باز با اصطلاحات و مقولاتی چون **نظام ارباب رعیتی، نظام خان خانی، نظام ملوک الطوائفی و نظام فیودالی** قالب شده است که شاید بحث انگیز ترین مضمون جامعه شناسی زمان ما در محدوده منطقه باشد.

**اشکال مالکیت زمین** در افغانستان از قدیم الایام تا پایان دهه (۷۰) عمدتاً از این قرار بوده است: **اراضی دولتی، اراضی سلطانی، اراضی خصوصی، اراضی وقفی، اراضی مشترک جماعات گله دار و روستایی.** از لحاظ بهره برداری و تولید کشاورزی، املاک خصوصی در درجه اول اهمیت قرار دارد و در درجه های دوم و سوم اراضی سلطانی و دولتی قرار می گیرند.

**اراضی دولتی:** هرچند آمار دقیقی از مساحت اراضی دولتی را در اختیار نداریم ولی تا پیش از "کودتای" ماه ثور (۱۳۵۷)، حدود دو میلیون جریب، معادل چهارصد هزار هکتار زمین دولتی زرع می شد. بخشی از این زمینها در مناطق "ننگرها"، "ارغنداب" و "وادی هیرمند" به شکل مزارع دولتی قابل استفاده بود و بخش دیگر به شکل اجاره و سهمیه کاری در اختیار دهقانان قرار می گرفت.

**اراضی سلطانی (صوفایی):** این طرز مالکیت از بدو سلطه امویان در کشورهای اسلامی تا ادوار بعدی رواج داشت و در زمان تمرکز قدرت در دست غزنویان بیشتر باب شد. سلطان محمود املاک ملاکان بزرگ سرزمینهای مفتوحه را مصادره میکرد و بر املاک شخصی خود می افزود. این روش در دوره سلجوقیان نیز دنبال شد و در عهد مغول گسترش یافت. سلاطین و فاتحان بعدی تا نیمه قرن بیستم همواره خود را وارث املاک وسیع سلطانی می دانستند.

اراضی سلطانی معمولاً از بهترین زمینهای آبی و حاصلخیز در حومه شهرها بود و بخش عمده آن را باغهای مثمر تشکیل می داد. بهره برداری از زمینهای سلطانی معمولاً توسط ملاکان و کار گزاران دولت در مرکز و ولایات از طریق استعمار دهقانان وابسته به ملاکان بزرگ، براساس مزارعه یا کار مجانی، به شکل بیگاری صورت می گرفت.

شاه امان الله در دهه سوم قرن بیستم اراضی سلطانی را در بدل قیمت ناچیزی به دهقانان واگذار کرد ولی از آنجا که حق تقدم از آن کسانی بود که بهای آن را نقداً می پرداختند بخش بزرگ آن اراضی به ملاکان تعلق گرفت که قیمت آن را نقداً پرداخته بودند.

**اراضی وقفی:** در افغانستان اراضی وقفی خیلی کم است. براساس فقه اسلامی هرکس می تواند به موجب وصیتنامه بی هر چیز، به خصوص

عقار (اموال غیرمنقول) خود را به نفع مؤسسات مذهبی یا خیریه (مساجد، مراقد اولیا، بیمارستانها و مراکز متبرکه) وقف کند. نقش تاریخی موقوفات همواره این بوده که منبع درآمد روحانیون را فراهم کند. شاه امان الله اراضی موقوفه را در اختیار کشاورزان قرار داد ولی در حکومتهای بعد از او، آن زمینها کماکان منابع ارتزاق روحانیان را تشکیل می داد.

**اراضی مشترک گله داران و جماعات روستایی:** این اراضی، قلمرو کوچ صحرانوردان، چادر نشینان و گله داران روستائی است که نظر به گذشته بسیار محدود شده و ساحه آنها سی و هشت میلیون هکتار زمین قلمداد می شود. از نظر اسلامی تمام اراضی لامالک اعم از صالح الزراعت یا بایر، علفچر و کوهسار و تمام منابع آبها و کوه های داخل مملکت که افراد و اشخاص اسناد مالکیت آن را نداشته باشند ملک دولت شناخته می شود و فقط رئیس دولت می تواند به کسی هبه کند و یا در بدل خدمات ملکی و نظامی افراد معین، به طور اقطاع تملیک، یا اقطاع الاستغلال از ملکیت دولت مفروض نماید. معهداً دامداران کوچی و روستائیان کشور سنتاً این حق را داشته اند که از املاک کوهپایه ها، دره ها، دشتهای و علفچرها در حومه شهرها برای تغلیف احشام خود استفاده کنند و تنها مالیات حواشی به دولت بپردازند.

در سال (۱۹۴۳) فرمانی به امضای محمد ظاهر شاه صادر شد که تمام کوه ها، چراگاه ها و منابع عمومی آب مطابق شریعت اسلامی ملکیت دولت و مربوط به شاه است و هیچکس حق مالکیت بر آنها را ندارد.

**اراضی شخصی (خصوصی):** این شکل اراضی، عمده ترین بخش زمینهای زراعتی را در کشور احتوا می کند و درآمد عمده داخلی نیز از طریق بهره برداری از مالکیتهای زراعی خصوصی که در افغانستان معروف به اراضی مالکی است تدارک می گردد. مجموع اراضی خصوصی بنابر آخرین آمار رسمی وزارت زراعت افغانستان (۴۵۰۰۰۰۰۰) هکتار است.

اراضی ملکی خصوصی را به اعتبار کمیت و مساحت شان چنین تصنیف کرده اند: **اراضی مالکان بزرگ، اراضی مالکان متوسط، اراضی مالکان کوچک (خرده پا) و اراضی دهقانی.**



چگونه گی روابط ارباب رعیتی: ملاکان بزرگ در حالی که تعدادشان از (۳ تا ۴) درصد از مجموع خانه واره‌های زارع در افغانستان تجاوز نمی کرد بیش از (۷۰) درصد زمینهای آبی را در تصرف داشتند. آنها زمین هایشان را به واسطه مباشران و ناظران محلی به طور مزارعه یعنی اجاره و سهم کاری، به دهقانان بی زمین و کم زمین می دادند.

شکل عمده مزارعه، سهم داشتن در محصول زمین بود و این نشانه بی از عقبمانی اقتصادی و عدم شفافیت مناسبات پولی در کشور است. ولی در دهه های اخیر (دهه های ۶۰ و ۷۰) نظر به رشد بورژوازی اجاره زمین به آسانی پول رایج گردید.

اگر زمین، آب، تخم بذری، حیوانات کار و ابزار تولید از ارباب می بود و مالیه را ارباب می پرداخت، سهم دهقان در بدل نیروی کارش یک چهارم و گاهی یک پنجم بود و چهار پنجم محصول به مالک زمین تعلق می گرفت. هرگاه دهقان، صاحب ابزار کار و حیوانات و تخم بذری می بود، آنگاه ثلث یا نصف محصول زمین را زارع تصاحب می کرد، اما در صورت بهره گرفتن از مناصف محصول، مکلف بود تا مناصف مالیات ارضی را نیز بپردازد. در استانهای غربی کشور "ثلث" و "مناصف کاری" مروج بود و دهقان مزارعه گر نظر به رواج محل ثلث یا نصف محصول را مستحق می شد.

کار بیگار همه جا بر عهده دهقان بود و سقط خواران، دکانداران زمیندار و زمینداران مرفه، هنگام احتیاج به کشاورزان کم بغل (بی بضاعت) پول با سود بسیار بالا قرض می دادند که به عسرت هر چه بیشتر دهقانان می انجامید. (برگرفته از: سایت انترنیتی بنیاد مطالعات ایران).

در سال (۱۳۵۷) خورشیدی بیش از هفتاد فیصد تولید کل ملی کشور را فرآورده های زراعتی و مالداری تشکیل میداد که ارزش نیروی کار (۹۰) فیصد از افراد مشمول به کار در کل اقتصاد کشور در آن متبلور گردیده بود.

ترکیب طبقاتی - اجتماعی جامعه افغانی هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی (میزان مشغولیت نیروی مستعد به کار و اندازه سهم کتگوریهای اجتماعی در تولید مجموعی نا خالص اجتماعی) نشان میداد که طبقه های اصلی جامعه افغانی

عبارت بودند از طبقه های ملاک و دهقان، که بر پایه آن مناسبات ارباب رعیتی، خان خانی و ملوک الطوائفی - فیودالی حاکم بود.

طرح مسأله زمین و آب، بحث انگیزترین مضمون توسعه انکشاف اقتصادی - اجتماعی، طی سالهای اخیر بوده و به حیث با اهمیت ترین موضوع مطرح میباشد.

طی سالهای گذشته هم "نظام جمهوری افغانستان" تحت رهبری محمد داود و هم "حزب - دولت" دموکراتیک افغانستان در مرحله های مختلف دوران حاکمیت خویش، به مقتضای اوضاع و احوال به حل مسأله ارضی اقدام کردند و تجارب با اهمیتی را با پرداخت قیمت گزاف پشت سر گذاشتند.

نظام جمهوری افغانستان تحت رهبری محمد داود، به سلسله یی اقدامهای اقتصادی - اجتماعی خویش به منظور انجام "اصلاحات ارضی مترقی"، قانون اصلاحات ارضی و قانون مالیه مترقی زمین را طرح و تصویب نمود.

بر اساس قانون اصلاحات ارضی، حد اکثر نصاب زمین داری (۲۰) هکتار زمین درجه اول آبی و یا معادل آن (۴۰) هکتار زمین للمی تعیین گردید. مطابق قوانین و مقررات موضوعه، زمینهای مازاد نصاب از مالکین ارضی خریداری و به دهقانها در برابر قیمت توزیع میگردد. میکانیزی در نظر گرفته شده بود که براساس آن قیمت ارضی توزیع شده از دهقانها، طی (۲۵) سال اقساط حصول میگردد و طی (۲۷) سال به اقساط به مالکین پرداخت میشود.

گرچه این پروسه به آهسته گی و به تدریج پیش برده میشود و موانع زیادی در برابر آن قرار داشت، با آنهم بیشتر از (۷۵۰۰۰) هکتار معادل (۳۷۵۰۰۰) جریب زمین مازاد نصاب ملاکین برای دهقانها توزیع گردید، در توزیع زمین اضافه جریبی، دهقانهای محلی بی زمین و کم زمین از حق اولیت بر خوردار بودند.

در نخستین روزهای بعد از انتقال قدرت بدست حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به موجب فرمان شماره (۸) مؤرخ ۲۸ نوامبر (۱۹۷۷)، رئیس شورای انقلابی (نور محمد تره کی) اصلاحات ارضی به سود دهقانهای بی زمین و کم زمین به مقیاس ملی آغاز گردید و طی هفت ماه انجام یافت. بیشتر از (۶۰۰،۰۰۰) هکتار زمین به (۲۴۸،۰۰۰) خانواده دهقانی توزیع شد.

حد اقل نصاب زمین داری یک هکتار زمین درجه اول و حد اکثر آن شش هکتار زمین درجه اول تعیین گردید.

زمینهای مازاد نصاب تعیین شده، بدون جبران قیمت مطابق قانون از زمینداران بزرگ ضبط و به دهقانهای بی زمین و کم زمین توزیع میشود. (فرمان شماره ۸ رئیس شورای انقلابی، از طرف یک جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان صادر گردیده است.) در دهه ۱۹۸۰ (حزب - دولت) حاکم به هدف رشد زراعت به ارتباط اصلاحات ارضی سیاست جدید را در پیش گرفت، بالای میکانیزم توزیع زمین تجدید نظر نمود، از توزیع زمینهای مازاد نصاب ملاکین مشروط به آنکه آنها این زمینها را به فارمهای زراعتی، باغها و تاکستانها مبدل نمایند صرف نظر گردید، تبدیل باغها و تاکستانها به قطعات کوچک منع گردید و به مسأله مطالعه توزیع آب همراه با زمین پرداخت و تدابیری را اتخاذ کرد.

برخی از رهبران و مسؤولین رده اول "حزب - دولت" دموکراتیک افغانستان، به غیر عملی بودن انجام موثر اصلاحات ارضی که بر پایه یی محتویات فرمان شماره (۸) رئیس شورای انقلابی آن وقت انجام یافت، در سالهای بعدی برخورد نقادانه و تغییر دهنده نمودند.

دوکتور نجیب الله رئیس جمهور پیشین افغانستان، برخورد جدید دولت را در عرصه انجام اصلاات ارضی در دومین اجلاس "کمیسون عالی مصالحه ملی" به تاریخ (۶ سرطان ۱۳۶۶) بر طبق زیر اعلام نمود:

«آرزوی دیرین دهقانان تحقق یافت. یعنی فرمان شورای انقلابی (درباره اصول اساسی تنظیم مناسبات ارضی و آب) تصویب گردید.

برخورد جدید در چی امری خلاصه میگردد؟ چرخش به سوی دفاع از منافع دهقانان متوسط صورت گرفت. در دست دهقانان برای همیشه زمینهایی را که آنها بعد از انقلاب به دست آوردند باقی ماند. نصاب زمین قبلی (۳۰ جریب) به (۱۰۰ جریب) ارتقا کرد، چرا؟

اول - اصلاحات ارضی که جریان داشت نتایج مطلوب و مثمر را به بارنیاورد از جمله (۳۴۰) هزار هکتار زمین توزیع شده برای دهقانان کم زمین و بی زمین و فامیلهای آنها، در حال حاضر صرف بالای یک چهارم یعنی (۲۵) فیصد این

زمینها کار صورت میگیرد. زمینهای توزیع شده به دشتهای خشک تبدیل میگردند، دلایل زیاد اند و همه از آنها آگاهی دارند. با توزیع این ساحه بزرگ اراضی (به اندازه ۵) جریب برای دهقانان کم زمین و بی زمین، ما نتوانستیم آنها را از لحاظ سامان آلات زراعتی، تخم بذری، کود کیمیاوی و کریدتها و مهمتر از همه آب تامین نمائیم. این مساله بدان مفهوم نیست که اصلاً بالای زمین نباید کار صورت گیرد. ما آنقدر غنی نیستیم تا اجازه دهیم که این زمینها به دشتهای لامزروع تبدیل گردند. از همین جاست که سوال توزیع زمینهای لامزروع برای آنهاست که میتوانند بالای آنها کار نموده و حاصل بردارند، به میان آمد.

**دوم - تعیین نصاب اعظمی زمینداری به اندازه سی جریب** به طور مصنوعی، اندازه مفیدیت زمینداری برای پیشبرد اقتصاد نورمال و همچنان ساختار عنعنوی مناسبات موجوده را متضرر ساخت.

مسأله عدم محدودیت نصاب زمینداری آنهاست که نقش فعال را در تحقق مثنی مصالحه ملی ایفاء مینمایند و سهم قابل ملاحظه در امر قطع جنگ و خونریزی، استقرار صلح و آرامش در سرزمین ما ایفاء مینمایند نیز در نظر گرفته شده است.

شرایط معین برای متشبین خصوصی ایجاد میگردد تا آنها بتوانند به ایجاد باغها با استفاده از قطعات نامحدود زمین و ایجاد مؤسسه های میکانیزه و فارمها بپردازند.

این تدابیر باید نیروهای تازه را به امر شگوفانی اقتصاد مردم جلب نماید. مثنی حزب - دولت در جهت مراعات اساسات دین اسلام، عنعنات و عادات مردم انعکاس روشن و دقیقی یافته اند، مثلاً زمینهای وقفی تحت محدودیت قرار نمیگیرند، زمینها بین وارثین مطابق اصل ترکه و اصل وراثت توزیع خواهد گردید. تذکر حالات فوق به طور قانع کننده نمایانگر این امر است که حزب و دولت با درک واقعیتها به حل این مهمترین مسأله پرداخته اند.

برخورد جدید پا سخگوی منافع اقشار تهی دست دهقانان یعنی دهقانان کم زمین و بی زمین نیز میباشد. زمینها به طور تفریقی با در نظر داشت ذخیره (فوند) موجود زمین در ساحه معین، حاصل خیزی و تأمینات آب آنها و

همچنان تعداد اعضای فامیل توزیع خواهد گردید.

در تحقق مناسبات جدید ارضی، نقش تعیین کننده به خود مردم تعلق دارد. بیابید به دانش و تجربه مردم ما بیشتر اعتماد نماییم. راه مصالحه از طریق قریه و از طریق دهقانان میگذرد ازینرو حزب و دولت همه تلاشها را به خرج میدهند تا دهقانان مواظبت دولت را احساس نمایند. در سال (۱۳۶۶) برای دهقانان (۱۶) هزار تن تخم بذری، ۱۵۵ هزار تن کود کیمیاوی، ۲۳۳ عراده تراکتور تخصیص داده شده است. وزارت خانه ها و مؤسسات صنعتی بالای قریه ها قیمومیت خود را بر قرار مینمایند». (برگرفته از «سایت پیام وطن»).

از این دید، مزید بر عوامل سیاسی - اجتماعی مهمترین تناقص در پروسه رفورم ارضی از یک سو موجودیت اراضی مزاد نصاب ملاکین، وفور دشتهای و اراضی زراعتی بیابانی و از سوی دیگر قلت آب کافی زراعتی بود، این پرادوکس روند اثرگذاری مثبت اصلاحات ارضی را دچار محدودیت کرد و بر ذهن زارعین تاثیرات ژرف گذاشت. به همین لحاظ حل مسأله ارضی همراه با حل معضل آب در کشور مطرح بوده رشد و انکشاف اقتصاد زراعتی با حل مسأله زمین - آب و دهقان گره خورده است.

اغلب تحلیلگران سیاسی به این باور اند که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، در رابطه به انجام اصلاحات ارضی در کشور تصامیم و اقدامات عجولانه، غیر عملی و خلاف خصلت عنعنوی مردم افغانستان اتخاذ نمود که نتایج وخیم و خشونت آفرینی را در پی داشت.

افغانستان دو رفورم ارضی ناکام را پشت سر گذاشت ولی هنوز اکثریت دهقانهای بی زمین و کم زمین و توده های ملیونی روستائیان آواره که حاشیه نشین شهرها هستند به انتظار به دست آوردن قطعه زمینی میسوزند. (دربحثهای جداگانه عوامل ناکامی هر دو رفورم ارضی را به تحلیل خواهیم گرفت).

**گسترش مناسبات سرمایه داری در کشور:**

جامعه افغانی از سالها قبل وارد مناسبات سرمایه داری گردیده است، اولین اقدامات جدی و منظم درگسترش مناسبات سرمایه داری عمده‌تاً مربوط به زمان شروع کار طرح و ترتیب پلان پنجساله اول انکشاف اقتصادی -

اجتماعی، عقرب (۱۳۳۳) خورشیدی میگردد، تطبیق این پلان باوجه پیشبینی شده مبلغ (۱۱،۹) میلیارد افغانی از میزان (۱۳۳۵) آغاز و الی (۱۳۴۰) ادامه یافت، متعاقباً پلان پنجساله انکشاف اقتصادی - اجتماعی دوم با وجه پیشبینی شده مبلغ (۳۵،۳۱) میلیارد افغانی از سال (۱۳۴۱) شروع و الی (۱۳۴۵) ادامه یافت.

در نتیجه تطبیق پلانهای پنجساله اول و دوم که اعمار زیر ساختهای اساسی و پایه بی در آن از جمله اولویتهای انکشاف اقتصادی بود، زمینه تطبیق پروگرامها در ساحه های تولیدی، ساختمانی، راه سازی و میدان سازی، مواصلات، آموزش و سایر عرصه ها فراهم گردید.

بالتر تطبیق پروژه های شامل پلان، وابسته گی اقتصادی کشور با اقتصاد جهانی تأمین و مناسبات ما قبل فیودالی و سلطه یی اقتصاد بسته و طبیعی در اغلب روستاها برهم خورد و نیروی مستعد به کار که در بند با مناسبات تولیدی اقتصاد طبیعی - روستایی قرار داشت به مقیاس وسیعی به کالا، تبدیل گردید، شیوه اقتصاد طبیعی در اکثر روستاها از هم پاشید و وابسته گی مطلق دهقانها به زمین ملاکین قسماً از بین رفت و قسماً ضعیف گردید.

در پلان پنجساله انکشاف اقتصادی - اجتماعی سوم که با وجوه پیشبینی شده مبلغ (۲۵) ملیارد افغانی از (۱۳۴۶-۱۳۵۰) خورشیدی ادامه یافت، نسبت کمبود سرمایه، عدم توانایی دولت، ضعف اداره دولتی و تسلط مناسبات اقتصاد فیودالی در حاکمیت، از زیربنای ایجاد شده طی دو پلان پنجساله به منظور صنعتی شدن کشور و توسعه و انکشاف سریع اقتصادی - اجتماعی استفاده مؤثر اقتصادی به عمل نیامد، حجم سرمایه گذاری در این پلان به تناسب پلان دوم کاهش یافت و از ریزفهای ایجاد شده استفاده صورت نگرفت. به همین گونه پلان پنجساله چهارم که تطبیق آن در (۱۳۵۱) خورشیدی شرع گردید با آنکه نظر به کاهش حجم سرمایه گذاری نمیتوانست متضمن تغییر کلی و قابل لمس در وضع اقتصاد کشور و زنده گی مردم باشد، بنابر تغییر نظام شاهی به نظام جمهوری و انتقال قدرت سیاسی به دست گروهی از تحول طلبان و ترقیخواهان به رهبری محمد داود، از تطبیق باز ماند.

پلان هفت ساله انکشاف اجتماعی - اقتصادی

جمهوری افغانستان، متکی بر زیربناهای که در پلانهای انکشافی پنجساله اول و دوم طی سالهای (۱۳۳۵ - ۱۳۴۵)، ایجاد گردیده بود طرح و تصویب و به اجرا گذاشته شد، برای تحقق این پلان (۱۸۰) میلیارد افغانی پیشبینی شده بود، (به نرخ اسعاری آن زمان معادل (۴) میلیارد دالر امریکایی)، با آنکه منابع مختلف به ویژه دولتها، مؤسسات بین المللی و نهادهای مالی جهانی برای سهم گیری در پلان انکشافی هفت ساله اظهار آماده گی نموده بودند ولی در عمل اغلباً همکاری و ایفاء سهم خود را منوط به تعهدات سیاسی و گرفتن امتیازهای جدید پنداشتند، چنانچه در پلان متذکره از جمع امدادها و اعتبارهای خارجی درحدودی (۱۱۴۱) میلیون دالر\* از مدرک کمکهای دولت شاهنشاهی ایران در نظر گرفته شده بود (\* ارقام از کتاب یاداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، نویسنده: سلطان علی کشتمند) که در عمل تحقق نیافت. جمهوری افغانستان ناگزیر به کمکهای مالی - اقتصادی دولت اتحاد شوروی اتکا نمود. به رغم آنکه حجم این کمکها محدود بود اما مورد اعتماد و قابل تحقق بود. برپایه این کمکها در عرصه های اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی اعم از صنایع، معادن، انرژی، ساختمان، راه سازی و میدان سازی، زراعت و آبیاری ترانسپورت، انرژی، آموزش و تربیه کادرهای ملی اقدامات قابل لمسی به عمل آمد و دستاوردهای نصیب کشور گردید. چنانچه در چوکات پلان هفت ساله انکشافی جمهوری افغانستان طی سالهای (۱۳۵۵ - ۱۳۵۶) خورشیدی که شروع پلان متذکره بود، اضافه از (۲۲) میلیارد افغانی سرمایه گذاری صورت گرفت، (به نرخ رسمی فی دالر (۴۵) افغانی - (۵۰۰) ملیون دالر)، که از اثر آن نه تنها از رشد بیکاری جلوگیری به عمل آمد بل، در میزان بیکاری کاهش رونما گردید، عواید دولت به (۱۳) ملیارد افغانی ارتقا و بیشتر از (۵۰۰) ملیون دالر ذخایر اسعاری ایجاد شد. به تأسف که کمبود سرمایه، عدم ایفاء تعهدهای خارجی در ارتباط با تمویل مالی پلان، عدم پیگیری در تعقیب سیاستهای تحول طلبانه و ترقیخواهانه از جانب دولت جمهوری افغانستان، نفوذ نیروهای راست گراه و ارتجاعی در اداره دولت و شیوع فساد اداری - اقتصادی و

مداخلات بیرونی مانع تحقق به موقع و موثر این پلان گردید. هرگاه شرایط لازم مادی فراهم می بود و بر نیروهای ترقیخواه و واقعاً دموکراتیک و چپ تکیه میگردید، موانع اساسی تشخیص و بر چیده میشد، و سرنگونی نا به هنگام "نظام جمهوری افغانستان" صورت نمی گرفت با تحقق این پلان حد اقل زمینه های لازم عینی برای توسعه و انکشاف جامعه افغانی میسر میگردید.

در طی زمان حاکمیت حزب - دولت دموکراتیک افغانستان به رغم تمام دشواریها و ناهنجاریهای ناشی از مداخلات خارجی، تخریبهای جنگی، کمبود منابع تمویل، نازل بودن درجه رشد نیروهای مؤلده و موانع و مشکلات سیاسی - نظامی متعدد که فرا راه انکشاف و توسعه اقتصادی وجود داشت، در دهه (۱۹۸۰) فعالیتهای با ارزش به سود رشد و انکشاف اقتصادی و دگرگونیهای اقتصادی - اجتماعی انجام یافته است.

با تطبیق پروگرامهای یکساله و برنامه انکشاف اقتصادی - اجتماعی که برای پنج سال طرح گردیده بود، تعدادی از پروژه های انتقالی تکمیل و شماری از پروژههای جدید در بخشهای صنعتی، ساختمانی، زراعت و مالداری، ترانسپورت و مواصلات و سایر عرصه ها طرح گردید. از سال (۱۹۸۰) تا (۱۹۹۰)، بیشتر از (۲۵۰) پروژه متوسط و بزرگ تکمیل گردید است که عمده ترین آنها عبارت اند از:

ساختمان پل اساسی حیرتان بالای دریای آمو، اعمار مجتمع تأسیسات بندری درشهرک حیرتان، ساختمان فابریکه های نفت و گاز جرقدوق در ولایت شبرغان، تکمیل پروژه بسپهای برقی در شهر کابل، ارتقای ظرفیت تولیدی فابریکه خانه سازی در شهر کابل تا (۲۰۰۰) اپارتمان رهائشی در سال، احداث فابریکه نان پزی و سیلو در ولایت بلخ و . . . (برای معلومات بیشتر به جلد سوم کتاب «یاداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی - سلطان علی کشتمند» مراجعه فرمائید).

«در پلان پنجساله دهه هشتاد اهمیت درجه اول برای رشد عرصه های صنعتی، معدنی و انرژی داده شده بود که (۴۳،۴) در صد مجموع سرمایه گذاریهای انکشافی را احتوا می کرد، خدمات اجتماعی با (۲۳،۷) درصد مقام دوم،

ترانسپورت و مخابرات (۲۲،۴) در صد مقام سوم، کشاورزی و آبیاری (۱۰،۵) در صد مقام چهارم را احراز نموده بودند.

ولی در نتیجه قطع مناسبات اقتصادی از سوی کشورهای غربی و نهادهای بین المللی وابسته به آنها و کاهش کمکهای آنها، زمینه های عینی برای تحقق کامل برنامه های «حزب - دولت» فراهم نگردید و حجم سرمایه گذاریها در اقتصاد افغانستان از (۱۵) در صد به (۲) در صد تقلیل نمود و تأثیرات منفی بر اقتصاد ملی کشور و سطح زنده گی مردم به جا گذاشت.

در سالهای دهه (۱۹۸۰)، با آنکه دولت در برنامه ها و سیاستهای ارایه شده خویش رشد تولیدات داخلی و تشویق صادرات کالاهای تولیدی و پیداوار عنعنوی افغانستان را در اولویتهای کاری خویش قرار داده بود، چنانچه سلطان علی کشتمند رئیس شورای وزیران وقت در کتاب "یاداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی" نیز به همین موضوع تأکید نموده و نگاشته:

«صادرات را به عنوان یکی از راه های پذیرفته شده برای رشد تولید، افزایش درآمدهای اسعاری، توازن بیلانس تادیات و تجارت، ارتقای سطح استخدام، تشویق و حمایت مؤلدين و صادر کننده گان و در نتیجه بهبود زنده گی بخشهای از مردم میسرمد. . .» ولی در پراتیک برخلاف آنچه ادعا میگردید عملکرد حکومت بر محور رشد و تشویق واردات کالاهای خارجی متمرکز بود، چنانچه برای توريد بیشتر اموال مورد نیاز مردم (به ویژه گندم، آرد، شکر، روغن، گوشت، شیر، صابون، رخت باب، کفش، سمنت، کودکمیابوی . . .)، ربع قرضه های اسعاری از (۱۷) فیصد قبل از دهه هشتاد به (۱۴) فیصد تنزیل یافت و بعداً تا به (۵) فیصد پائین آمد و در تعرفه های گمرکی به نفع وارد کننده گان کالاهای خارجی تغییرات و تعدیلات به عمل آمد، مزید به آن یکی از مدارک عمده تأمین مصارف دولتی، عواید ناشی از فروش کالاهای مصرفی وارداتی کشورهای سوسیالیستی به ویژه اتحاد شوروی بود و حکومت در واقع در نقش "دلال" قرار داشت، این وضع ضربه اساسی را بر تولیدات داخلی و صنایع نو بنیاد کشور وارد نمود.

نویسنده: ژاک اتالی

برگردان: قدیر محبوب

## کارل مارکس یا ذهن دراک جهان

تذکر کوتاه مترجم:

در سلسله تلاشهای نهضت آینده افغانستان برای نوسازی اندیشه یی - سیاسی جنبش چپ دموکراتیک کشور، زدایش داوریهای جانبدارانه در قبال مارکس و تفسیر مغرضانه از اندیشه های وی، هم به حیث یک وظیفه مبرم در برابر نهضت آینده، قرار دارد. انجام این وظیفه البته کار ساده نیست، زیرا تاکنون صدها عنوان کتاب در جهت تحریف اندیشه های وی و ده ها زنده گی نامه برایش به رشته تحریر درآمده که یکتعداد از روی تقدیس و دیگری از روی کینه نگاشته شده اند. که البته در هر دو حالت از دیدگاه خواننده حقیقت جو، فاقد اعتبار می باشند.

حیله دیگر دشمنان مارکسیزم نهفته درین امر است که فهم آثار مارکس را نهایت مشکل و غیر قابل درک جلوه میدهند. البته آثار مارکس آثار علمی اند و مطالعه هر اثر علمی توجه لازم را طلب میکند ولی درک این آثار به هیچ وجه مشکلتز از درک سایر رشته های علوم نیستند. ما ترجمه کتاب حاضر را به چند دلیل برای نشر در پاورقی نشریه آینده آماده کردیم:

- نویسنده کتاب فرد عادی نی، بل، یکی از نماینده گان سرمایه مالی اروپا (رئیس سابق بانک اروپایی) و فعلاً استاد دانشگاه و اندیشه پرداز در جامعه فرانسه است که نمیتوان وی را به جنبش کمونیستی مربوط دانست.
- وی یک پژوهشگر متبحر، آزاد اندیش، غیر جانبدار و بدون پیشداوریست.
- کتاب حاضر همزمان با پیگیری قدم به قدم زنده گی مارکس تمام انکشاف های علمی، فلسفی و فرهنگی، اختراع های تخنیکی، مبارزه های توده ها و وضع سیاسی جهان در قرن نوزدهم را سال به سال، آئینه وار بیان میکند که خواننده را بر اوضاع جهان درین سده مسلط میسازد.
- دلیل آخر هم این که: ما معتقدیم که دانستن چگونه گی شرایط زنده گی و

ما حول زیست هر دانشمند در فهم اندیشه های وی زیاد کمک میکند. به امید این که مطالعه این کتاب پرده های سیاه پیش داوریه در قبال مارکس را از برابر چشمهای توده های زحمتکش کشور ما برداشته و به ایجاد یک حزب بزرگ دنیای کار در وطن ما کمک کند، سر ازین شماره به نشر ترجمه آن می پردازیم.

### پیشگفتار نویسنده:

در تاریخ بشر هیچ نویسنده یی بیشتر از مارکس خواننده نداشته است. هیچ انقلابی یی امید بر انگیزتر از وی نبوده، از نظریات هیچ ایدیولوژی به اندازه وی تأویل و تحلیل به عمل نیامده و هیچ دانشمندی بر بشریت سده بیست چون وی تأثیر گذار نبوده است.

اما در آغاز سده بیست و یک، در برهه زمانی که ما امروز قرار داریم، تمام تیوریهای و جهانبینی وی، به دور پرتاب شده و پراتیکهای سیاسی که از نام وی ساختند، امروز در باطله دانی تاریخ قرار دارند. اکنون هیچکس آثار وی را مطالعه نمیکند، زیرا اکثراً به این باور اند که گویا مارکس در عقیده خویش که سرمایه داری را در حالت نزع و سوسیالیزم را در ورودی میبنداشت، به اشتباه رفته بود. عده یی هم به این باور اند که اندیشه های مارکس در جنایات تاریخی که بر قرن بیست اثر گذاشت - ستالینیزم و نازیزم - مسؤول می باشند.

اما اگر آثار مارکس با دقت مطالعه شوند، این حقیقت به چشم میبورد که وی هیچ گاه سرمایه داری را در حالت نابودی اعلام نکرده و هرگز پیروزی سوسیالیزم تنها در یک کشور را ممکن ندانسته است. برعکس وی مبادله آزاد و جهانی شدن سرمایه داری را پیش بینی کرده و به این نظر بوده است که گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم - انقلاب - تنها در صورتی آغاز میگردد که سرمایه داری جهانی شود.

با پیگیری قدم به قدم زنده گی نامه وی میتوانیم به غایت فعلیت سرنوشت خارق العاده او که پیوسته در گیر تضادها بود، دست یابیم. اولاً سده یی که وی در آن زنده گی میکرد به طور

خیره کننده به زمان ما شباهت دارد. آن زمان مانند امروز، جهان از لحاظ دموگرافیک زیر فشار قاره آسیا و از لحاظ اقتصادی زیر تأثیر کشورهای آنگلو - ساکسون قرار داشت. در آن زمان مانند امروز دموکراسی و بازار آزاد در تلاش بودند تا جهان را تسخیر کنند. هم مانند امروز تکنولوژی در تولید انرژی، مخابرات، وسایل کار و همچنان در ایدیولوژی، علم و هنر انقلاب را به وجود آورده و از مشقت کار پیوسته میکاست، مانند امروز کس نمی دانست که بازارهای جهان در مسیر یک رشد بی سابقه قرار دارند یا در انتظار رسیدن به انتهای تضاد ذاتی خویش اند. مانند امروز فرق میان ثروتمند و فقیر به حد نهایی رسیده بود. مانند امروز گروههای فشار از جهانی شدن بازار جلوگیری میکردند. مانند امروز مردم به یک زنده گی دیگر که در آن اخوت بشری بیشتر بوده و انسان را از فقر، از خود بیگانه گی و از رنج نجات دهد امید بسته بودند. مانند امروز زنان و مردان شجاع به خصوص ژورنالیستان مانند مارکس حاضر بودند، برای آزادی قلم و بیان هر لحظه قربانی دهند و بلاخر، مانند امروز سرمایه داری حاکم بر جهان، حکمروایی میکرد و کار را مطابق به مودل مللی اروپایی سازماندهی میکرد.

ثانیاً ثمرکاردهای مارکس سرچشمه جریان زنده گی امروز ماست: در یکی از نهادهایی که وی تأسیس کرد - انترناسیونال - سوسیال دموکراسی زاده شد. با کاریکاتور سازی اندیشه های وی بدترین دیکتاتوریه در سده بیست به میان آمدند.

با علوم اجتماعی که وی در زمره یکی از بنیانگذاران آن است، مفاهیم دولت و تاریخ در ادراک ما شکل گرفت.

با ژورنالیزم که وی از درخشان ترین ستاره های آن بود، در جهان امروز همه یک دیگر را درک کرده و در نتیجه جهان پیوسته تغییر می یابد و بالاخر، تمام شاخصهای یک انسان انقلابی در وجود وی تراکم یافته بود: فقر برای بشر را، ناروا می شمرد. عشق به آزادی داشت و آرزوی جامعه یی را در سر داشت که انسانها در آن همبسته و

خوشبخت باشند. وی به جهان با تفکر عقلانی نگریده و باور داشت که فلسفه علم مقدم است. وی معتقد بود که انقلاب شرط رهایی خلقهاست. وی شیفته دموکراسی، آمپیزیرم و اقتصاد سیاسی بود. در آخرین تحلیل او انسان آزاد و متعلق به تمام بشریت بود.

**با چنین افکار، مارکس یک متفکر سیاسی متعلق به تمام بشریت ولی مدافع لایه های فقیر جامعه است.**

گرچه قبل از وی فلاسفه یی به بشریت در کل اندیشیده اند. اما وی اولین متفکر است که جهان را به حیث یک کل در ابعاد سیاسی، اقتصادی، علمی و فلسفی آن درک و توضیح کرده است.

البته به شیوه هگل - استاد خود - مارکس یک دید عمومی از واقعیت را ارائه میکند اما برعکس هگل، وی واقعیت را در تاریخ بشر مشاهده میکند نی در زیر سلطه قدرتهای ماوراً طبیعت.

با عطش فرو نشست نا پذیرش برای کسب دانش در تمام علوم و در تمام زبانها، وی تا آخرین رمق تلاش ورزید تا به اجزا و گنه جهان و وسیله دستیابی به آزادی بشر پی ببرد. وی ذهن دراک این جهان است.

در کل، مسیر زنده گی خارق العاده این تبعیدی بنیان گذار یک عقیده نو در سده های اخیر به ما میفهماند که چگونه زنده گی فعلی ما بر تهداب افکار انسانهای بزرگ و وارسته یی چون مارکس اعمار شده است. در حالیکه راه رسیدن به جاه و جلال برای آنها کاملاً باز بود عمدی در حاشیه زیستند تا افکار بزرگ شان را برای بشریت، که مورد قبول کاخ نشینان نبود، بتوانند آزادانه ابراز

کنند.

ما وظیفه داریم تا در برابر آنها سپاسگزار باشیم. در عین حال سرنوشت آثار وی را دیدیم که زیباترین آرزوهای بشری مندرج در آنها، چگونه در خدمت بدترین شیوه های اعمال بربریت قرار گرفت.

به صراحت میگویم که من هیچگاه «مارکسیست» نبوده و نی استم. با وجودیکه غیر قابل باور به نظر میرسد، آثار مارکس مرا در دوران تحصیلم در رشته های علوم، حقوق، اقتصاد و تاریخ همراهی نکرده است. اولین تماس من با این آثار، مطالعه خلی دیررس از چند اثر و مکاتبه ام با لویی التوسر (Louis Althusser) (فیلسوف کمونیست) نویسنده کتاب (Pour Marx) بود. بعد از این حادثه آثار مارکس مرا هرگز ترک نکرده اند.

مارکس با دقت در تفکر خود، باقوت دیالکتیک، با نیروی استدلال، با وضاحت تحلیلیها، با بیرحمی نقدها، با جدیت اما لطافت در نویسنده گی و بالاخره با روشنی مفاهیمی که ارائه میدارد، مرا همیشه مبهوت کرده است.

در پروسه پژوهشهای خود بارها به این امر احتیاج پیدا کرده ام که نظر وی را درباره کالا، بازار، قیمت، تولید، تبادل، قدرت، بیعدالتی، از خود بیگانه گی، انسان شناسی (آنتروپولوژی)، موزیک، طب، فیزیک، مالکیت، یهودیت، تاریخ و . . . جويا شوم. امروز بدون این که نتیجه گیریهای پیروان مارکس را تأیید کنم، در هیچ موردی پیش از آنکه نظر وی را بدانم، زمه داری را قبول نمی کنم.

در باره این متفکر شگرف، ده ها هزار پژوهش و ده ها زنده گی نامه نوشته شده اند که عده یی کاملاً تقدیسی و باقی به همان اندازه موزیانه اند، هیچکدام واقعینانه نیستند. هیچ سطری از نوشته های مارکس نیست که واکنشهای غیض آلود برای یکی و ستایش آمیز برای دیگری در پی نداشته باشد. بناءً یکی وی را ماجراجوی سیاسی، جابر مزدور، جاه طلب منفعت جو، پرازیت اجتماعی و دیگری در وجود وی انسان خارق العاده، بزرگترین اقتصاد دان تاریخ بشر، پدر علوم اجتماعی و تاریخ جدید جهان را می بینند.

امروز که کمونیزم از جهان رخت بسته است و پای قدرت رقیب دیگر در میان نیست، بالاخر ممکن شد که درین باره با خونسردی، با جدیت و در نتیجه به صورت بیطرفانه و مفید حرف بزنیم.

پس وقت آن رسیده است که بدون تزویر و به شکل مدرن سرنوشت باور نکردنی و مسیر سیاسی و روشنفکری خارق العاده وی را پی گرفته و درک کنیم که وی چگونه توانست در طول سی سال پر خواننده ترین متنهای سیاسی تاریخ بشریت را بنویسد و چگونه وی یک هجو نویس چیره دست تاریخ بار آمد و بالاخر چگونه توانست سده نوزده پر از خشونت و مبارزات، پر از ذلت و تنگدستی و کشتار، مملو از دیکتاتورها و ستم و بالاخر انباشته از فقر و شیوع امراض را که ما وارثین مستقیم آنیم، به چنین وضاحت توضیح دهد.

## فصل اول

### مارکس فیلسوف آلمانی

۱۸۱۸ - ۱۸۴۳

آلمان - برگشت نموده در شهر (Trier) ایالت راین آلمان اقامت گزید.

در آن زمان شهر (تیر) یک شهر کوچک بود، اما قدیمی ترین شهر آلمان است که توسط امپراتور اوگست (امپراتور اوگست همان ژول سزار است «۶۳ ق.م - ۱۴م» که در سال (۲۷) قبل از میلاد به نام Julius Caesar ملقب شد.م) بنا یافته است بعداً این شهر در نقطه تقاطع دو فرهنگ آلمانی و فرانسوی قرار گرفت و میان آلمان و فرانسه چند بار دست به دست شده است.

سلسله حاخامی خانواده مارکس از همین تاریخ آغاز میشود. درین سلسله دو شخصیت در یهودیت نسبتاً مهم، به چشم میخورد که یکی به نام (Meir Kakzenellenbogen) رئیس دانشگاه حاخامی شهر «پادو» شد که در سال (۱۵۶۵) درگذشت. دیگری به نام (Gerson Josef ben Ha-Cohen) در سال (۱۵۹۱) در شهر (Cracovie) (پولند) درگذشته است. درست بامانده گان همین خانواده زیر نام آبایی (Minz) در اوایل سده (۱۷) دوباره به سرزمین اصلی خود -

#### نسب نامه،

هر قدر در ریشه شجره خانواده مارکس فرو رویم، جز حاخامها نمی یابیم.

در آغاز سده پانزده، شخصی به نام (Ha-Levi Minz) به خاطر نجات جان خود از مظالمی که بر یهودیان اعمال میشد، از آلمان فرار کرده در شهر (Padoue) (شمال ایتالیا) جاگزین شد. پسرش (Abraham Ha-Levi Minz) متولد در سال (۱۴۰۸) در همین شهر بزرگ شده به مقام حاخام این شهر رسید.

در حالیکه اکثر شهزاده نشینان آلمان توسط مارتین لوتر (۱۵۴۶-۱۴۸۳) به مذهب پروتستانت رو آوردند، شهر (تریر) در مذهب کاتولیک باقی ماند.

خانواده (Minz) درین شهر جاگزین و مانده گار شد. پسران بعد از پدران حاخام شده و دختران نیز با حاخامها ازدواج میکردند و پسران شان در سایر شهرهای ایالت راین حاخام می شدند. در اواخر سده (۱۸) به یک حاخام به نام (Mordechai Marx Levy) برمیخوریم که در سال (۱۹۷۸) به مقام حاخام شهر (Trier) رسیده است. درین زمان مردم شهر (تریر) همه کاتولیک بودند. تعداد یهودان در آنجا خیلی محدود و همه در فقر زنده گی میکردند. برای آنها تمام پیشه ها، همچنان پیشه زراعت منع بود. عمدتاً آنها رهنهای شهر بودند. یگانه حرفه بی که با آن زنده گی می کردند.

در آن زمان در حالیکه فرانسه در آستانه ساختن یک ملت مدرن بود، امپراتوری مقدس رومی جرمنیک، جز یک کانفدراسیون شهزاده نشینان مستقل که در مناقشه باهم به سر میبردند، نبود. این دول کوچک به خصوص توسط دو دولت مقتدرتر، پروس و اتریش افتراس میشدند. نه مردم، که بی سواد نگه داشته شده بودند و نه شهزاده گان، که تنها در فکر دوام بقاء خود بودند، هیچکدام در فکر ساختن ملت نبود. تنها بازرگانان، فلاسفه و اقشار روشنفکر وحدت آلمان را میخواستند.

وقتی انقلابات فرانسه (۱۷۸۹) آغاز یافت شهر (تریر) به پناهگاه اشراف فرانسه مبدل شد. اما وقتی در سال (۱۷۹۴) قشون انقلابی اردوی سلطنت طلبان را در آنجا درهم شکست، مردم شهر، انقلابیون را با شور بی نظیر پذیرایی کرده، جوانان شهر مشغوف از ایده های انقلاب درجاده ها به رقص درآمدند. به این ترتیب شهر (تریر) به «پایتخت» ایالت (Sarre) مربوط به فرانسه تبدیل شد.

که به زودی کارمندان از پاریس آمده و اداره شهر را در دست گرفتند. در همین سال در شهر (تریر) اتحادیه (Jacobins) (جمهوری خواهان سرسخت و آشتی ناپذیر) از طرف نخبه گان شهر به وجود آمد. تعداد یهودیان شهر در این زمان از سه صد تن تجاوز نمیکرد. آنها با آمدن فرانسویها در شهر امیدوار شدند که شاید بتوانند مانند هم کیشهای فرانسوی شان به آزادیهای سیاسی نایل آیند. در

به وجود آورد، زیرا این پیشه نه تنها وسیله امرار معشیت آنها را بل، وسیله تأمین ارتباط شان را با سایر گروههای اجتماعی تشکیل میداد.

اما آنچه مربوط به «هرشل مارکس لیوی» می شود، وی به آرزوی خود رسیده است زیرا منبعد می تواند پیشه وکیل مدافع را که با آن علاقه فراوان دارد، در شهر پیشه کند. درین وقت وی به یکی از بهترین متخصصین کود ناپلیونی مبدل شده است. این کود آهسته آهسته در ایالت راین و تمام کشورهای شامل امپراطوری زمینه تطبیق پیدا می کند. در سال (۱۸۱۰) هرشل (۳۳) سال دارد که به حیث وکیل مدافع در شهر (تریر)، آنجا که برادرش حاخام شهر است به کار آغاز کرد. وی اولین یهودیست که چنین موفق را درین شهر احراز میکند.

البته در شهر های دیگر ایالت (راین) چون شهر (Köln) که بزرگترین شهر این ایالت بوده و تعداد یهودیان در آنجا هم زیاد تر و هم متمول تر هستند، نسبت به شهر (تریر) بیشتر مورد پذیرش افکار عامه قرار دارند. لذا تعدادی از یهودیان ایالت (راین) با آنها پیوسته و پیشه های مختلف چون ژورنالیست، انجنیر، قاضی، کیمیدان، نویسنده و غیره را به دست آوردند. آنها هر پیشه نو را پیش از این که اقشار صاحب امتیاز به محاصره در آورند به دست می آوردند، اما پیشه وکالت دفاع در زمره چنین پیشه ها نبود. و تعدادی هم با وجود ممانعتها به پاریس رفتند، زیرا در آنجا این پیشه های نو آسانتر قابل دسترسی بودند.

وقتی در سال (۱۸۱۲) لشکر امپراطوری در (Berezina) (بیلی روس) متلاشی شد، کشورهای تابع امپراطوری در برابر افزایش مالیات و سربازگیری، به نشان دادن ناراضی آغاز کردند. فرزندان جوامع مختلف شامل امپراطوری در ماجراجوییهای نظامی لشکر امپراطوری کشته میشدند. در نتیجه شعله های انقلاب آهسته آهسته خاموش می شدند، «بوناپارتمیزم» از نفس می افتاد، جای بی اعتنایی در قبال امپراتوری را آرام آرام ضدیت با رژیم اشغال میکرد. اما یهودیان آخرین طرفداران امپراطوری باقی ماندند که بعضاً به نام جاسوسهای ناپلیون متهم شدند. آنها تا آخر از ناپلیون طرفداری کردند و حق به جانب هم بودند، زیرا سقوط ناپلیون آغاز مشکلات یهودیان اروپا بود. درین زمان (Guillaume Frédéric III)

پادشاه پروس اعلان داشت که یهودیان برای این که بتوانند یک پست اداری، سیاسی و یا شغل

سال (۱۸۰۱) وقتی اتریش ساحه ساحل چپ دریای (Rhin) را به ناپلیون واگذار شد، فرانسه، شهر (تریر) را کاملاً در قبضه خود در آورد. ازین تاریخ به بعد دولتهای کوچک شهزاده نشین آلمان، یکی بعد دیگر به دست ناپلیون سقوط کردند. وقتی در سال (۱۸۰۶) دولتهای پروس و اتریش سقوط کرده اشغال شدند ناپلیون امپراطوری مقدس «جرمانیک» را منحل اعلام نمود.

در حالیکه حوادث پیهم می گذشتند، فرزند بزرگ (Mordechai Marx Levy) به نام (Samuel) آماده گی می گرفت تا مقام حاخام شهر (تریر) را بعد از پدر احراز کند، ولی فرزند دوم وی (Herschel) (پدرکارل مارکس) متولد در سال (۱۷۱۷) نه تنها به وظیفه حاخامی، بل به مذهب هم علاقه نداشت.

(Herschel) از نو جوانی سری آنگنده از ایده های انقلابی داشت. در (۱۷۹۹) با اخذ رضایت پدر برای تحصیل حقوق وارد دانشگاه ستراسبورگ فرانسه شد. در آنجا از روح حق طلبی انقلاب، فیض فراوان برده میخواست وکیل مدافع شود. این پیشه را به خصوص برای دفاع از یهودیان که هنوز زیر مظالم قرار داشتند برگزیده بود. در فرانسه درین زمان یهودیان اجازه داشتند به وکالت بپردازند، اما در شهر (تریر) هنوز این حق را به دست نیاورده بودند.

به تاریخ (۲۶ جولای ۱۸۰۶) وزیر امور دینی امپراطوری ناپلیونی، از یهودیان شهر (تریر) هم دعوت به عمل آورد تا در ترتیب نظامنامه زنده گی یهودیان در امپراطوری سهم بگیرند. درین زمان (Marx Levy Herschel) مانند تمام یهودیان امپراتوری، فریفته ناپلیون بود. در سال (۱۸۰۷) (سالی که هگل پدیده شناسی ذهن را نوشت)، کود (قانون نامه) مدنی ناپلیونی در ایالت راین هم نافذ اعلام شد و بعد از یک سال بحث، موقوف حقوقی یهودیان ایالت را تصویب گردید. درین قانون نامه صلاحیت محاکم حاخامی تنها به امور دینی مقید شده و یهودیان مانند سایر شهروندان از تمام حقوق و امتیازات قانونی برخوردار شدند: حق خرید زمین، حق کار، حق ازدواج با غیر یهودیان، آزادی انتخاب پیشه را به دست آوردند اما حق مسافرت و تغییر محل سکونت در سایر شهرهای امپراطوری برای شان منع قرارداد شده، جز اینکه در آنجا وظیفه بی به دست آرند.

علاوتاً دادن رهن، تنها به بانکها محول شد که این امر برای یهودیان شهر (تریر) یک بدبختی کلان را

آزاد را اشغال نمایند باید تغییر مذهب دهند. این فرمان که زمینه چینی برای یک سلسله تبعیضها بود هرگز تطبیق نشد.

### تشکیل خانواده هرشل مارکس

بتاریخ ۲۲ ماه نوامبر ۱۸۱۴ در حالیکه ناپلیون تازه در جزیره الب (Elbe) (ایتالیا) تبعید شده بود «هرشل مارکس لیوی» که سی و هفت سال داشت با یک دوشیزه بیست و شش ساله یهود هالندی به نام «هنریتا پرسوردگ» (Henrietta Pressburg) در معبد یهودیان شهر (تریر) که شهر هنوز مربوط فرانسه بود، ازدواج کرد.

«هنریتا» متعلق به یک خانواده یهود مجارستانی بود که از دیر زمان در هالند جاگزین شده بود. یهودیان در هالند از آزادیهای دینی و اقتصادی بی مانند در اروپا، برخوردار بودند. پدر «هنریتا» بازرگان متمول و فرد سرشناسی بود خواهرش همسر رییس بانک (Lion Philips) یکی از نواده های بنیانگذار همین بانک است. «هنریتا» خود به زبان هالندی خوانده و نوشته میتواند - چیزیکه در آن زمان در بین زنان زیاد معمول نبود و زبان آلمانی را نیز به شکل خودآموز فرا گرفته بود. «هنریتا» مبلغ (۴۵۳۶) تالر (thaler) که معادل با پانزده سال یک معاش آبرومندانه میشد به حیث جهیز با خود آورد و زوج جوان در یک عمارت قشنگ در شهر (تریر) منزل گزید.

در ماه جون (۱۸۱۵) اهالی این شهر که ورود فرانسوی را با کف زدن استقبال کرده بودند اینک لشکر ائتلاف را به همان شور به حیث لشکر آزادیبخش پذیرایی کردند. شهر (تریر) به پروس ملحق شد و خوشبخت ترین کسان درین زمان همان پروتستانت هایی بودند که با حاکمان نو، همکیش بودند.

اما پروس امور منطقه را با مدارا به دست گرفت؛ تا دیر مدت قانون ناپلیونی را نافذ گذاشت و امور عامه بر مبنای همان قانون پیش میرفت.

بعد از ختم کنگره ویانا در ماه جون (۱۸۱۵) (شکست واترلو در ۱۵ جون) فاتحین، «فدراسیون جرمنیک» را تشکیل دادند که جانشین «امپراطوری مقدس» شد. فدراسیون باز عبارت از همان اتحاد شهزاده نشینان سابق بود، نه تشکیل یک دولت ملی. یگانه آرگان مشترک فدراسیون عبارت از شورای (Diète) بدون قدرتی بود که به ریاست اتریش در فرانکفورت تشکیل یافت و در آن (۳۹) نماینده از جانب شهزاده نشینان گرد هم

آمده بودند. یهودیان که از امپراطوری ناپلیون استقبال گرم کرده بودند بعد از سقوط امپراطوری با مشکلات و تبعیض خشن مقابل شدند. در (فلورانس) و (فرانکفورت) آنها را از شهر جمع

آوری کرده در منطقه مخصوص یهودی نشین اسکان دادند؛ در ایالت (راین) که اکنون دیگر به پروس تعلق داشت، برای آنها خرید جایداد، ازدواج با غیر یهود، تعیین دلخواه محل اقامت و اشتغال به حرفه های آزاد ممنوع قرار گرفت. محدود یهودیانی که در دوران تسلط فرانسه و طایف رسمی داشتند از وظیفه برکنار شدند. در شهر (تریر) با آمدن وضع به خصوص سه نفر زیر ضربه قرار گرفتند که یکی از آنها (Herschel Marx) بود.

وی پیشین وضع بود، میدانست که با سرنگونی امپراطوری رویاهای وی هم نابود میشوند. بناءً تلاشهای فراوان را به خرج داد تا از ادارات جدید

اجازه نامه به خصوص برای دوام به وظیفه را به دست آورد اما بی فایده بود. مانند تمام یهودان

شهرهای آلمان «هرشل» هم باید بین شغل و مذهب یکی را انتخاب کند. درین مدت بسیاری از همکیشانان به عیسویت رو آوردند اما «هرشل» متردد بود. از یکطرف همسر جوانش همکیشش بوده تازه یک طفل به دنیا آورده و در انتظار طفل دوم بود، درین وقت نباید شوک میدید. از جانب دیگر به حرفه هایی که برای یهودان مجاز شناخته شده بود پرداخته نمیتوانست. وی البته به خدا

عقیده داشت اما نه به خدای که راهبان یهودی معرفی میکنند، بل، به خدای مجردی که با دانشمندان هم حرف است. اما برادرش که حاخام شهر است برایش عذر میکند که به مردم خود خیانت نکند و به مادر مریض شان این رنج را روا ندارد. «ارشل» متردد بود اما تصمیم گرفت که تغییر دین ندهد. از عضویت هیأت وکلای شهر

کنار رفت و با کمک خانواده تأمین معیشت میکرد. با سایر وکلای عیسوی مذهب وکارمندان عالیرتبه که از برلین غرض سازماندهی امور اداره نو به این شهر می آمدند پیوسته در تماس بود. از بین این شخصیتها مهم ترین شان (Ludwig von Westphalen) یکی از اشراف آلمان است که به

حیث حکمران شهر به شهر (تریر) آمده با «هرشل» دوست شد و تلاش کرد تا کمکش کند اما موفق نشد.

آهسته آهسته حالت اقتصادی «هرشل» بد تر میشد اولین کودکش درست پیش از تولد طفل

دومش درگذشت. باری کوشش کرد به فرانسه برود زیرا در آنجا حداقل در ظاهر یهودیان حقوق خود را حفظ کرده بودند اما اجازه برایش داده نشد.

وی دیگر دوام زنده گی با کمک فامیل را تصور نمیتوانست، نمیدانست به کدام در رجوع کند. سال بعد مادرش درگشت. بعد از مرگ مادر تصمیم گرفت قدم اجباری را بگذارد. در سال (۱۸۱۷) از یهودیت به پروتستانتیزم رو آورد و نام خود: (Herschel Marx Levy) را با (Heinrich Marx) عوض نمود.

به این ترتیب توانست دوباره مقام وکیل مدافع را احراز کند. وی باقی تمام عمر خود را در خدمت دفاع از یهودیان ایالت (راین) که زیر محرومیت شدید قرار داشتند، معطوف ساخت.

### تولد کارل مارکس،

اولین پسرش که به تاریخ (۵) ماه می (۱۸۱۸) چشم به دنیا گشود نه به رسم یهودان مختون شد و نه به رسم پروتستانتها غسل تعمید دید. نام پدر و پدرکلانش (حاحام پیشین شهر) را با نامش اضافه کرده اسمش را گذاشتند: (Heinrich Karl Mordechai) کارل مارکس به دنیا آمد در همین سال «شوپنهاور» اثر خود به نام - جهان به مثابه /اراده و تجلی - را نگاشت و «ماری شیلی» اثر مشهور خود (فراکتشتاین) را نوشت که بیست و پنج سال بعد مطالعه آن بر مارکس جوان خیلی اثر گذاشت. در سال آینده کشتی بخار (ساواناه) برای بار اول در طول بیست و هشت روز اوقیانوس اطلس را می پیماید.

در حالیکه درهیمین روزها (۶۰) هزار نفر در تظاهرات عظیم برای ریفورم حقوق مدنی نزدیک مانچستر گرد آمدند. مداخله پولیس شش کشته به جا گذاشت.

«هرشل» پدر «کارل مارکس» درین وقت یک وکیل مدافع مشهور بار آمده دیگر مشکلات اقتصادی نداشت در سال (۱۸۲۰) که (Sir Walter Scott) کتاب خود به نام (Ivanhoe) را به چاپ رسانید - که بعداً یکی از کتابهای دوست داشتنی مارکس نوجوان شد - دختر سوم «هرشل مارکس» به دنیا آمد. اسمش را (Henriette) گذاشتند.

«هرشل» شیفته دموکراسی و عاشق سروکار داشتن به امور اجتماعی بود. در آن زمانیکه اختناق پلیس در آلمان بیداد میکرد و کوچکترین

بی احتیاطی درگفتار؛ هرکس را راهی زندان میساخت، «ارشل» با یک عده دوستان خود که استادان دانشگاه و معلمین مکاتب بودند حلقه بی را به نام «کلوب کازینو» ایجاد کردند که در آن به بحثهای علمی و فرهنگی و تبادل نظر روی کشفیات و اختراعات تازه میپرداختند. درین کلوب «هرشل» با بسیار شخصیتهای سر شناس شهر تریر آشنا شد به خصوص با (Ludwig von Westphalen) پیوند دوستی ایجاد کرد.

در خانواده «هرشل» دو طفل دیگر هم به دنیا آمدند یک پسر (Hermann) در سال (۱۸۲۱) و یک دختر (Emilie) در سال (۱۸۲۲).

سال (۱۸۲۳) در انگلستان جنبش بزرگی به راه افتاد که در نتیجه کارگران حق قانونی تشکیل سندیکاها و حق اعتصاب را به دست آوردند.

در سال (۱۸۲۴) اولین موتور برقی در لندن اختراع و ساخته شد. درین سال «هرشل» یک قدم دیگر فراتر گذاشته با وجود مخالفت همسرش هر چهار فرزندش را در کلیسای پروتستان غسل تعمید داد و به این ترتیب با یهودیت کاملاً مقاطعه کرد. وی که فریفته کشفیات علمی و تکنیکی بود در سال (۱۸۲۵) با شگفت دریافت که اولین خط آهن در لندن گذاشته شد و با شور و شوق، درباره ایجاد یک گروه به نام «سوسیالیست» در شهر نیویارک، در جلسات کلوب خود صحبت میکرد.

واژه «سوسیالیست» سه سال (۱۸۲۲) پیش برای اولین بار در ادبیات جهان، توسط فردی بخ نام (Edward Oppen) در یک نامه که برای (Robert Owen) (۱۷۷۱-۱۸۸۵) بنیان گذار این گروه، نوشته بود، تذکر یافت.

وی همچنان در باره اثر سنت سیمون (۱۷۶۰-۱۸۲۵) در کلوب بحث میکرد شرکت کننده گان کلوب «کازینو» تیوری وی را در رابطه با طبقات اجتماعی، که یک اکثریت استثمار شونده را در برابر یک اقلیت ناچیز استثمارگر قرارمیداد جذاب و گیرا یافتند. آنها همچنان ایده «سنت سیمون مبنی» بر ایجاد «شورای روشنگران» را که متشکل از دانشمندان، هنرمندان، اهل کسبه و رؤسای مؤسسات باشد تمجید کرده و «هاینریش» در مورد به فرزندش «کارل» که هنوز هفت سال داشت نیز صحبت میکرد. «هاینریش» با فرزندش «کارل» مناسبات مستحکم مانند دوتن بالغ را ایجاد کرده بود در هر مورد باهم صحبت میکردند.

«کارل» نو جوان دارای یک شخصیت استثنایی و قوی بود. شخصیت «مارکس» نوجوان بر خواهرانش نیز تأثیر انداخته و از وی همیشه تمجید میکردند. مارکس نوجوان که با خواهران آمر و سختگیر بود به مادرش لطف فراوان داشت. فامیل مارکس، فامیل نسبتاً دارا، متحد و اهل مطالعه با خوشی به سر میبردند.

در سال (۱۸۲۶) یک بحران شدید اقتصادی ناشی از اضافه تولید زراعتی تمام اروپا را فرا گرفت. در همین وقت (Niepce Nicephore) (۱۷۶۵-۱۸۳۳) کمره عکاسی را اختراع کرد. درین زمان زنده گی در شهر (تریر) آرام میگذشت، فامیلهای «مارکس» و «وستفالن» که با هم دوست شده بودند با هم رفت و آمد داشتند. (Sophie Marx) خواهر کارل مارکس با (Jenny von Westphalen) (دختر خانواده اشرافی حاکم شهر (تریر) دوست شد. خود کارل مارکس با برادر «جینی»، (von Westphalen Edgar) هم صنف بود. هر دو خانواده با هم دوست و نزدیک بودند. درین زمان کارل (۸) ساله، «جینی» و «ستفالن» (همسر آینده کارل مارکس) (۱۲) سال داشت. در سال (۱۸۲۷) درست بعد از مرگ بتهوون (۱۷۷۰-۱۸۲۷) و یک سال پیش از مرگ (Goya) (۱۷۴۸-۱۸۲۸) (نقاش هسپا نوی) اولین خط آهن در فرانسه ساخته شد. در همین سال «سامویل مارکس لیوی» برادر «هاینریش» و عموی «کارل» که حاخام شهر (تریر) بود، در گذشت. با مرگ «سامویل»، بعد از یک سده، حاخام شهر (تریر) کس دیگر خارج از خانواده «هاینریش مارکس» تعیین شد.

سال بعد کلوب «کازینو» در باره الغای برده داری در ایالت نیویارک و همچنان درباره انحلال اجتماع سوسیالیستی که (Owen) در امریکا ایجاد کرده بود، بحث میکردند. در (۱۸۲۹) اولین لوکوموتیف به مقصد مسافرتها طولانی در انگلستان توسط برادران (Stephenon) ساخته شد. «هاینریش» که فریفته اختراعات جدید بود، مانند دیگر اعضای کلوب «کازینو» میفهمید که خط آهن سیمای اروپا را دگرگون میسازد. «هاینریش» علامات بازگشت نسیم آزادی را با دقت دنبال میکرد:

وی ایجاد انجمن دستیاری میان کارگران کاشی کار شهر لیموز (فرانسه) را با خوشی بدرقه کرده و از ایجاد «اجتماع دوست توده ها» توسط (August Blanqui) (۱۸۰۵-۱۸۸۱) که یک گروه با فعالیت زیر زمینی بود و خود را طرفدار جمهوریت میخواند، به هیجان آمد. در همین سال

اثر بسیار مشهور «بالزاک» به نام (Chouans) (شاهپرستان مخالف جمهوریت) هم به چاپ رسید، «بالزاک» بعدها یکی از نویسنده گان بر گزیده «مارکس» شد.

«هاینریش» مانند تمام لیبرالها ی اروپا، انقلاب جولای (۱۸۳۰) که «لویی فلیپ» را به پادشاهی رساند، خیر مقدم گفت. درین زمان وضع اروپا نا آرام و سرحدات در داخل آن درحالت تغییر بودند: بلژیک از دولت شاهی هالند جدا شد. در شمال ایتالیا، در پولند و در دولتهای جنوب آلمان قیامها به راه افتاده بودند. از «فریدریش گیوم» پادشاه (پروس) تقاضا به عمل می آمد تا هژمونی (پروس) را بر آلمان تحمیل و یک پارلمان را تعیین نماید. حتی یکی از قضات بزرگ (پروس) برایش نوشت تا این «دژهای تحقیر آمیز فیودالی (دولتهای کوچک شهزاده نشین) را از بین ببرد».

«هاینریش مارکس» مانند سایر بورژوا های ایالت (راین)، ورود جمهوری بورژوا را در ایالت (راین) هم، احساس میکند. درعین زمان «هاینریش» افتتاح خط آهن راکه (لیورپول) و (مانچستر) را به هم وصل میکند، با گرمی استقبال کرده به این عقیده است که دموکراسی زمینه پیشرفتهای اقتصادی را آماده میسازد.

درین سال «کارل» دوازده سال دارد، درین سن نوجوانان یهود به پرداختن مراسم مذهبی آغاز میکنند. اما «کارل» بعد از درگذشت کاکایش (حاخام شهر تریر)، با وجودیکه میدانست که پدرش صرف به خاطر حفظ پیشه اش از یهودیت منصرف شده است و مادرش یهود باقی مانده و همیشه به معبد میرود، روابطش را با جامعه یهودیان شهر قطع کرد، با آنکه زبان عبرانی را کاملاً بلد بود آن تصویر «یهود سودخور» را نمی پذیرفت می خواست در جامعه بدون مشخصه و مشابه با دیگران باشد. وی درعین حال زیر تأثیر فرهنگ عالی و شیفته خانواده «فون ویستفالن» - خانواده اشرافی، حاکم شهر است که با مهربانی بر شهرحکومت میکرد - «دگارد فون» و «ستفالن» (پسر خانواده) دوست و همصنف «کارل» بود و «جینی» (دختر کلان خانواده) که چهار سال از مارکس بزرگتر بود به نظر وی زیباترین دوشیزه جهان مینمود. «جینی» با برادرش فوقالعاده انس داشت. بعد ها در یادداشتهای وی یافت شد که وی برادرش را «برادر بی همتا، دوست ایدآل و یک همراه عزیز» خود خوانده بود. در سال (۱۸۳۰) شهر (تریر) به یک بحران شدید اجتماعی و شرایط



بد اقتصادی مواجه شد. شهر (تیریر) که یک بخش کلان عواید خود را از تاکستانهایش به دست میآورد درین سال قیمت «واین» سقوط کرد: قیمت نسبت به سال (۱۸۱۸) به اندازه (۹۰٪) پایین آمد. «هاینریش مارکس» در مبارزه علیه فقر فعالانه سهم گرفت وی از دیپوها، مواد ارتزاقی را خریداری و به لایه های فقیر به قیمت ارزان به فروش میرسانید «کارل» درین سال به لیسه «فریدریش گییوم» در شهر (تیریر) شامل گردید. در آنجا آثار (Heinrich Heine) (۱۷۹۷-۱۸۵۶) شاعر یهود تبار آلمانی که به زودی به پاریس تبعید گردید و همچنان آثار (Goethe) (۱۷۴۹-۱۸۳۲) و (Eschyle) (۴۵۴-۴۲۵ ق.م) را کشف کرد. وی با به حافظه سپردن این اشعار حافظه اش را مشق و تمرین میداد.

در سال (۱۸۳۱) سلطنت در فرانسه زیر فشار بحران اقتصادی به لرزه درآمده است. ملیونها انسان در جاده های پاریس ریخته در مقابل قصر شاهی و مقر حکومت «نان وکار» میخوانند. در شهر لیون چهل هزار کارگر ابریشمیاف به اغتشاش پرداخته اند. در آمد آنها شش مرتبه از عاید دوران امپراتوری پایینتر آمده است. در همین سال «ویکتور هوگو» کتاب (نوتر دام پاریس) را نوشت در همین زمان در ایالت (ویرجینیا) ایالات متحده اغتشاش بزرگ غلامان به راه افتاد در حالیکه در همین سال اختراع ماشین درو میخانیکی توسط (McCormic) امریکایی در زراعت جهان انقلاب را به وجود آورد.

در شهر ماری (فرانسه) در همین وقت (Giuseppe Mazzini) انقلابی تبعیدی ایتالوی سازمان مخفی «ایتالیای جوان» را ایجاد کرد. همچنان در همین سال بعد از درگذشت «هیگل» فیلسوف بزرگ پروسی، حاکمان خودکامه پروس، کرسی استادی (Feuerbach Ludwig) فیلسوف جوان را که در دانشگاه شهر (Erlange) تدریس میکرد از وی گرفتند زیرا وی در اثرش تحت عنوان «تفکر درباره ازلیت و فنا» جرأت کرده بود بنویسد که تنها خرد فنا ناپذیر است نی روح، آنچنان که «هیگل» مینوسد.

سال (۱۸۳۲) سال مبارزات اجتماعی در آلمان و فرانسه است. در (۲۷) ماه می هزاران نفر به خاطر مطالبات اجتماعی - اقتصادی در جاده های هر دو کشور ریختند. در آلمان تظاهر کننده گان، دموکراسی و وحدت آلمان را مطالبه میکردند. در (۲۸) جون پادشاه پروس، نوشتن مطالب سیاسی

توهین آمیز به پادشاه (پروس) بلند کرد، که فوراً به پولیس اطلاع داده شد. از آن روز به بعد «هاینریش» و دوست نزدیکش (Wyttenbach) هر دو زیر مراقبت پولیس قرار گرفتند.

«کارل» با پدرش درباره هر آنچه در آلمان و فرانسه میگذشت صحبت میکرد: درین مدت در شهر (لیموژ) فرانسه کارگران چینی سازی یک بار دیگر به خاطر تنقیص معاشات شان دست به اعتصاب زده و تظاهرات شان به کشته شدن تعداد زیادی از آنها انجامید. در همین روز ها «بالزاک» کتاب (Le Père Gotriot) را به چاپ رساند. «کارل» با پدرش همچنان در مورد لغو «قانون مربوط به بینوایان» که در (انگلستان) آنها را به زندان میکشانند، و ایجاد (Workhouses) که در آنها منبعل از بینوایان مراقبت به عمل می آمد، سخن میگفت. اما پدرش در صحبت از حد اعظم احتیاط کار میگرفت. زیرا او نمیخواست موقوف اجتماعی اش را از دست بدهد.

در همین سال برای بار اول واژه «سوسیالیزم» در زبان فرانسوی به کار گرفته شد. این واژه را فردی به نام (Leroux) در مجله مربوط به دایره المعارف آنوقت به کار برده اضافه کرد که «سوسیالیزم» با فورمول «آزادی - برادری - برابری» مابینت ندارد.

درسال (۱۸۳۵) (Alexis de Toqueville) بخش اول اثر خود به نام دموکراسی در امریکا را به چاپ رساند، در همین سال تکراس استقلال خود از مکزیک را اعلان نمود و فردی به نام (Colt)، هفت تیر (تفنگچه چرخدار) را در امریکا اختراع کرد. در همین سال خطوط آهن در تعداد زیادی از شهرهای فرانسه احداث شدند. «کارل» که اکنون «۱۷» سال داشت، شیفته انکشاف این وسیله ترانسپورت بود و «جینی»، «کارل» را که تازه عشق خود را برایش اظهار کرده بود، از روی شوخی «آقای خط آهن» مینامید.

#### آغاز نویسنده گی،

اولین متنها از نوشته های «مارکس» که در دسترس است مربوط همین سال (۱۸۳۵) میشود. درین سال وی شاگرد سال آخر لیسه بود که متنی را زیر عنوان «اندیشه یک جوان در باره انتخاب راه زنده گی» نوشت. این متن روشنی اندازی بر استقامتهای است که وی در زنده گی آینده خود انتخاب کرد.

درین نوشته، بدون این که به تحلیل تفکرات

در روزنامه ها را منع کرد؛ تنها روزنامه (آوگسبورگ) از این امر مستثنی بود. واژه «proletariat» به مفهوم طبقه کارگر، برای اولینبار در همین سال، دریک روزنامه پاریس به نام «تریبون» استعمال شد. همچنان در همین سال یک جوان پولندی به نام «فریدریک شوپن» که بعد از قیام سال (۱۸۳۰) پولند به (پاریس) پناه آورده بود با یک کنسرت پیانو در سالون (Pleyel) پاریسیها را مبهوت ساخت. در حالیکه شیوع مرض کولرا (۱۸) هزار نفر منجمله رئیس شورای وزیران فرانسه (Casimir Perier) را از بین برد.

درسال (۱۸۳۳) «هاینریش مارکس» عنوان مشاور عدلی شهر را حاصل کرده مقام رئیس صنف وکلای محکمه عالی شهر (تیریر) را به دست آورد. «کارل» اکنون پانزده سال دارد وی همیشه با پدرش در موارد مختلف به بحث می نشیند. بحث درباره مبارزات مردم فرانسه، درباره خدا، در باره یهودیت در باره آزادی و غیره بین شان ساعتها دوام میکند.

بارون (baron) و «ستفالن» با «کارل» جوان رشته دوستی تنیده گاه گاه آثار «شکسپیر» را برایش توضیح میکرد. هر دو درباره (Homere, de Cervantes) (نویسنده و شاعر پُر نبوغ هسپانوی ۱۵۴۷-۱۶۱۶) و (Goethe) که یکسال پیش از آن روز درگذشته بود، و همچنان درباره افکار (Saint-Simon) (متولد در ۱۷۶۰) در پاریس) که از پدرش در باره تیوریهای اقتصادی وی شنیده بود، بحث میکردند.

«سوفی» خواهرکلان «کارل»، دوست نزدیک «جینی» و «ستفالن» شد و «جینی» فریفته تیز هوشی و جرأت اخلاقی و روحیه عالی «کارل» نوجوان گردیده که چهار سال نسبت به وی کم سن تر بود.

در اول جنوری (۱۸۳۴) پروس، اتحاد گمرکی (Zollverein) را در بین سی و نه دول کوچک که در کانفدراسیون با هم جمع شده بودند پیشنهاد کرد که این خود آغاز احساس ضرورت جامعه اقتصادی مشترک، مرکب این دول کوچک آلمانی بود. در بین عده یی ازین دول از جمله دولت (راین) آزادیهای اقتصادی با آزادیهای سیاسی همراه بودند، که در آنها اسامبله های پارلما نی با صلاحیتهای محدود به وجود آمدند.

در ضیافتی که «هاینریش کارل»، به مناسبت انتخاب چند تن نماینده گان لیبرال در کلوب «کازینو» دایر کرده بود، جام خود را با یک شعار

نامناسب می‌تواند یک فرد را در طول تمام زنده گی اش بد بخت بسازد. علاوه بر جوان در وقت انتخاب پیشه در برابر مجبوریت‌های متعددی قرار می‌گیرد که اولین آنها مجبوریت اجتماعی است. باید علاوه نمود که سیما و هیكل ما هم بعضاً محدودیتها را در انتخاب دلخواه پیشه برای ما به وجود می‌آورد. به این ترتیب «مارکس» در سن (۱۷) ساله گی روی وجود نا سازگاری میان تصمیم «ایده آل» فرد و مجبوریت‌های ماحول وی

شخصی خویش بپردازد «کارل» از هر م دید خود بر جهان و تجارب بشری، تصویری از خود آرایه میدهد. مارکس در اینجا مینوسد که یک جوانی که یک راه را انتخاب میکند باید از «وظیفه شناسی، حس فداکاری، آرزوی خوشبختی بشر و اهتمام برای اتمام فضیلت خود» الهام بگیرد. درین نوشته وی باور خود به تکامل و پیشرفت بشری را به یک سلسله تشویقها در رابطه به آینده خود ارتباط میدهد. از جمله مینویسد: انتخاب یک حرفه

(ادامه دارد)

جریانها و حرکت‌های جاری و آینده کشور تصمیم گیرند و آگاهی و معرفت خود را افزایش دهند. با فهم این که؛ مطبوعات مترقی تجلی گاه خواستها، نیازها، تمایلات و روندهای جامعه و مظهر رشد فرهنگی و تحمیل پذیری سیاسی و نشانه وجود آزادی به ویژه آزادی بیان در کشور است.

و با فهم این که؛ ارزشهای مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر، در غیاب آزادی بیان و در عدم موجودیت مطبوعات آزاد و مترقی، در زیر پاشنه های استعمار نوین و حامیان ارتجاعی آن از بین میرود و نمیتواند قانونمند گردد و دوام نماید؛ ما از کلیه نیروهای ترقیخواه، دموکرات و عدالت پسند که امروزه به نقش و اهمیت مطبوعات در کشور و ضرورت آزادی بیان و ارزش آن در پروسه آگاه سازی مردم و انکشاف و پیشرفت جامعه افغانی به خوبی آگاه اند، میطلبیم تا با استفاده از تمام امکانات به دست آمده، در امر ایجاد، حفظ، تحکیم و گسترش، مطبوعات آزاد و مترقی تلاش بدارند.

ما به تمامی کسانی که برای آزادی بیان و عقیده قلم میزنند و از آزادی و عدالت به ویژه عدالت اجتماعی دفاع میکنند و متعهدانه به انسان زحمتکش و انسانیت می اندیشند، مراجعه میکنیم و از آنها میطلبیم تا با مواضع این سازمان پیوسته و با کار مشترک خویش این عرصه را پر تحرک و پویا سازند و قلم پرتوان خویش را در دفاع از منافع انسان زحمتکش قرار دهند. ما از جامعه جهانی و تمامی سازمانها و نهادهای مدافع آزادی بیان و مطبوعات آزاد می خواهیم که مقامات افغانی و حامیان خارجی آنها را به رعایت تعهدات خود نسبت به مسئله آزادی مطبوعات و نیز مجاز داشتن روزنامه نگاران افغانی به انجام حرفه خود، بی هیچ ارعاب و ترس و تهدیدی فرا بخواهند.

پیشبرد فعالیت رسانه های آزاد و مستقل و واقعاً دموکراتیک پدید نیامده است.

این درحالیست که هر روز بر تعداد تحصیلکرده ها، دانشجویان و دانش آموزان کشور افزوده میشود و سواد آموزی و ارتباط قایم کردن با جهان بیرونی به رغم تمام موانع و مشکلات افزایش مییابد.

از دید ما در چنین شرایطی ایجاد مطبوعات واقعاً دموکراتیک و مردمی به ضرورت عاجل جنبش مترقی کشور مبدل گردیده است.

نهضت آینده افغانستان از بدو تاسیس خویش تاکنون پیوسته تلاش کرده تا زمینه های همکاری با دیگر نیروهای چپ و مترقی افغانی برای ایجاد وسایل لازم اطلاعاتی به سود ترقی و دموکراسی، فراهم گردد؛ زیرا:

تلاش و مبارزه به خاطر ایجاد مطبوعات مترقی آزاد و مستقل در کشور و پاسداری از آن جزء از وظایف اساسی نیروهای دموکراتیک، چپ، مترقی و تحول طلب محسوب میگردد. فهم ما اینست که آزادی مطبوعات بر اثر مبارزات دشوار و خسته گی ناپذیر مبارزان دلیر و اندیشمندانی به وجود آمده که طی زمان طولانی با فدا کاری و جانبازی برای تأمین آزادی و رهایی انسان از اسارت، تلاش و مبارزه نموده اند و چه بسا جانهای خود را در این راه از دست داده اند. مسؤولیت انسانی ما می طلبد که از این میراث ارزشمند پاسداری بداریم.

ما برآنیم که، مطبوعات مترقی میتواند با اطلاع رسانی مفید و دقیق به جامعه، مردم را از تغییرات و تحولات و پیشرفت دنیای اطراف آگاه سازد و با تحلیل اوضاع ملی و بین المللی زمینه های قضاوت درست و تصمیم گیری سنجیده را برای زحمت کشان فراهم نماید. تحت تأثیر مطبوعات مترقی، زحمتکشان قادر میگردند در مورد حضور و یا عدم حضور و نقش خود در

## ادامه سرمقاله از صفحه اول

نهضت آینده افغانستان بر آن است که؛ "گسترش شبکه رسانه های گروهی مبتذل و سطحی «و نمایش شکلی دموکراسی» وابسته به آن، خطر جدی تداوم انحطاط فرهنگی را در خود دارد، شیوع تلویزیونها، رادیوها و نشرات وابسته به قدرتهای خارجی و احزاب و سازمانهای ارتجاعی، از یک سو تظاهر یک دموکراسی کذاییست و از سوی دیگر وسیله بیست برای تداوم سیادت ارتجاع و امپریالیزم."

همه میبینیم و ما شاهد آنیم که هر روز محدودیتها و فشارهای جدید در کشور علیه آزادی بیان و اطلاعات و فعالیت مستقل روزنامه نگاران اعمال میشوند، آزادی بیان روز به روز به چالشهای جدید مواجه اند، رسانه ها، نهادها و تراستهای مطبوعاتی دولتی و شبه دولتی و سازمانهای ارتجاعی به بنگاه تبلیغاتی برای مقامات دولتی، حامیان جهانی آنها و "بیگانه ها" تبدیل شده اند و تلاش دارند تا با استفاده از زراد خانه های امپریالیزم جهانی و ارتجاع بنیادگرا، واقعیت‌های زنده گی مردم کشور را به نفع صاحبان قدرت و ثروت باژگونه جلوه دهند.

هنوز مطبوعات واقعاً دموکراتیک، مترقی و مستقل به دلیل محدودیت های سیاسی - فرهنگی، کم توجهی دولت و جامعه جهانی به آزادیهای قانونی مردم، عدم تحمل تنوع و تکرار فکری، و نبود توان اقتصادی، امکان حضور فعال در وضعیت جاری کشور را ندارند. کنار کشیدن نویسندگان متعهد و نخبه گان فکری و فرهنگی از حوزه فرهنگ و مطبوعات افغانی، قدرت تحلیلی و اطلاع رسانی مطبوعات کشور را ضعیف کرده است.

برخلاف تبلیغات گسترده حاکمان کشور و جامعه جهانی، تا کنون چشم انداز روشنی برای

## دجگری ناولی اغیزی دماشومانو دودی او د پرمختگ په بهیرکی

مخکی له هرڅه نه لازم بریښی چی دماشوم دودی (Growth) او دپرمختگ (Development) پر مفاهیمو او یا اصطلاحاتو باندی یو څه تم شو او نوموړی مفاهیم په علمی بڼه په تعریف ونیسو، ترڅو چی پر اړین مطلب باندی مو رڼا اچولی وی:

لمری: وده (Growth): وده یا جسمی او فزیکي لویښه یعنی دماشوم دبدن دسیستمونو دغړو او اندامونو په اندازه (حجم، اوردوالی، پندوالی، پراخوالی) کی یولرښکاره فزیکي تغیرات او بدلولونه دماشو دزیریدو څخه ترغښتو پوری کوم چی ترسترگو کیږی له ودی څخه عبارت دی .

دوهم: پرمختگ (Development): پرمختگ یعنی د ماشوم دعضویت د سیستمونو په دندو کی بدلونونه او تغیرات راتلل لکه: خبری کول، داشیابو را نیول، فکر کول، خپل چاپیریال ته عکس العمل ښودل، احساس، مینه، کرکه، او داسی نور هغه څه دی چی له زیریدو څخه ترغښتو پوری په پرلپسی بڼی سره انکشاف کوی، هغه دخپل خارج رحمی ژوند په موده کی دخپل بقا دپاره دخپل مور او دخپل مواظبت کونکی شخص سره دخپل ضروری احتیاجاتو دتر لاسه کولو له امله خپل لمړنی رفلکسی وظیفوی احساس پکار وری او له خپل محیط څخه په تکرار سره مهارتونه تر لاسه کوی کوم چی دزمان په تیریدو سره او د ژوند دچاپیریال دفتکونونو داغیزی په بهیر کی هغه یعنی ماشوم جسماً او روحاً وده او پرمختگ کوی. پس ویلی شو چی وده او پرمختگ دوه نه بیلیدونکی او لازم و ملزوم اصطلاحات او مفاهیم دی چی دکوچنیانو دطبابت غټه برخه جوړوی.

نو ددی لند پورتنی یادونو څخه مطلب دادی چی که چیری دماشومانو دودی او دپرمختگ په بهیر کی هر ناخوالی او خنډ میخ ته راشی او یا پېښ شی نود هغو دودی اود پرمختگ بهیر مختل کیږی اوماشوم خپل سلامتیا دلاسه ورکوی یعنی یا مر کیږی او یا داچی دخپل ژوند په بهیر کی معیوب، ناتوان، مشوش او دټولنی د یو بیکاره شخص په څیر په محتاجی سره ژوند تیروی.

هغه یولر ناورى خنډونه کوم چی د ماشوم دودی او د پرمختگ په جریان کی پېښیږی او دهغه دودی او پرمختگ نورمال بهیر مختل گرځوی په لاندی ډول سره لند بیانوو:

لمری: ناروغی (ارثی، ولادی، اناتومیکی او فزیولوژیکی خطا گانی او نیمگرتیا وی).

دوهم: طبعی او اقلیمی پېښی: لکه وچکالی، قحطی، سیلابونه، ځمکی ښویننه، طوفانونه او داسی نور.

دریم: جگره، شخړی، له مور- پلار او له خپلوخپلوانو څخه جدا کیدل خراب اقتصادی، اجتماعی، او فرهنگي وضع، بیسوادی، فقر او دولت نه پاملرنه او د یو روغتیایی علمی منل

شوی پلان اوستراتیژی نه درلودل او یا نه موجودیت، عمده فکتورونه دی چی پرکوچنیانو باندی ناورى تاثیرات غورځوی. دلته یوی خبری دیادونی ډیر اړین بولم او هغه دا چی ماشومانو دزیریدو له وخته تر پنځه کلنی او دغښتو او بالغ کیدوپه درشل کی ډیر په چټکی سره وده او پرمختگ کوی، نو که دهمدی مودی په بهیر کی هغو ته سم پاملرنه ونشی او دهغو ضروری احتیاجات لکه موازنه شوی خواره (پروتین، کاربوهایدریت، شحم، مینرالونه، ویتامینونه) ونه رسیږی، یا دهغو دژوند محیط دجگری، شخړی، او نورو ناسازو حالاتوسره مخه وی یا داچی یو ډول نادول له خپل مور - پلار، خپل او خپلوانو څخه څه په مرگ او یا څه په ژوند بیل شوی وی دهغه د وده او تکامل له خنډونو سره مخامخ کیږی.

دلته ددی یادونی ذکر ضروری گنم او هغه داچی جگره اوشخړه یولر نه جبران کیدونکی ناورى اغیزی پرماشومانو باندی اچوی چی په لاندی ډول دماشوم ددمر په نظر کی نیولو سره په ذکر رسوو .

په وروما شومانو کی :

- دمور- پلار او یا دهغه دمرایت کونکی له مینځه تلل (بی سرپرست) او په پایلی کی په راز راز ناروغیو او په سوؤ تغذی باندی اخته کیدل او تر پنځه کلنی پوری په قوی احتمال سره نه رسیدل.
- ژړل،
- خوب نه کول،
- دخوراک اودڅښاک ستونزی،
- اختلاج، چاپیریال ته لاقید او یا بی خواب،

دښونځی نه په مخکی عمر کوچنیانو کی:

- دمواظبت په کوالتی کی دتغیراتو اود بدلونونو په مینځ راتگ باندی دخپل مور او پلار د نه موجودیت له امله پوهیدل اودهغی احساساتو ته دروانی له پلوه ستر تاوان رسیدل.
- دخپل له چاپیریال څخه درانیول شوی مهارتونودلاسه ورکول او په اصطلاح سره جیل او نافرمانی کول، او دبدو عاداتو سره مخه کول.
- په خوب کی ډاریدل او یا وحشتناک خوبونه لیدل.
- د خپل سترگی په وړاندی د رنگارنگ ډارونکی انځورانو

او شکلونه مجسم کول او له ځانه ځنی تهجمی حرکات تمثیلول.

- ځنی روانی تشوشات را ښکاره کول.
- دښونځی ددمر په کوچنیانو کی:
- دجگری دمصبیتونو او دهغه څخه دراپیداشوی ناسم حالات او دهغه په اضرارو باندی پوهیدل او دعمد مصونیت احساس کول.
- دتشویش، ډار او دسودایی کیدو پیل او دهغه په مخیله کی ناوړه اغیزی غورځول.
- دهغه په تصوراتو کی دمحیط دناوړی انعکاساتو درنگارنگو عکس العملونو وده کول او ځنی وختونه په ناجایزو عملونو لاس پوری کول.
- وحشتناک خوبونه لیدل، ښونځی ته نه تلل او په پلمی سره له سردردی، اود گیدی له دردونو څخه شکایت کول.
- اضطراب، تشویش، دځانه سره تلل، چرت وهل، ناامیدی، دبدو اعمالو دسرتو رسول څخه کله نا کله پېښمانه کیدل.
- نو په دی بنیاد سره ویلی شو چی جگره په هره بڼه چی وی دکوچنیانو، دهغو کورنی اودهغو ټولنی ته یو اجتماعی پرابلم او ناخوالی دی چی دهغه پایلی خرابی او بریادی دی، لکه چی زمونږ په گران وطن افغانستان کی دجگری اود شخړی ښکاره نقصونه او ضرورونه ټول په دی دیرش کالو کی په رڼو سترگی گوری کوم چی له هرچا نه ماشومانو له دی جگری څخه ډیر تاوان ولیدل او دهری ورځی په تیریدو سره دهغو سترگی دروازی ته گوری چی که څوک دهغه څخه لاس نیوی وکړی او دخپل مور او پلار دمرنی له امله دنامیدی په سمندر کی لامبو وهی، لعنت په جنگ او په جگره مارو.

# آینده

ارگان مرکزی نهضت آینده افغانستان

\*\*\*

صاحب امتیاز: نهضت آینده افغانستان

زیر نظر هیئت تحریر:

ضیاء صدیقی سپهر، نور محمد عطازی و قدیر

محبوب

سکرتر مسؤل: عصمت نایخیل

مسؤل شعبه توزیع: قادر یامان

\*\*\*

وجه اشتراک سالانه و یا شش شماره:

مبلغ ۲۰ یورو

بانک و نمبر حساب:

Name of the Bank:

Credit Mutuel

IBAN (International Bank

Account Number):

FR76 1027 8012 2600 0201 0220

151

BIC (Bank Identifier Code):

CMCIFR2A

\*\*\*

آدرس سایت انترنیتی نهضت آینده افغانستان:

www.ayenda.org

برای ارسال مواد و نشر آن در نشریه آینده لطفاً به

آدرس سکرتر مسؤل نشریه تماس بگیرید:

asmat\_n@hotmail.com

برای ارسال مواد و نشر آن در سایت نهضت آینده

لطفاً به آدرس مسؤل سایت تماس بگیرید:

ayenda\_org@yahoo.com

## اعلامیه

نهضت آینده افغانستان در رابطه با اجلاس ناتو در لیسبون

۳۰ عقرب ۱۳۹۸ مطابق ۲۱ نوامبر ۲۰۱۰

تصمیم سران ناتو در لیسبون (۲۰ نوامبر ۲۰۱۰) مبنی بر خروج تدریجی نیروهای جنگی آن پیمان از سرزمین افغانها با سروصدای ظفر نمونی (!) اعلام شد. این تصمیم زمانی اتخاذ میگردد که (۹) سال از اشغال کشور توسط امریکا - ناتو میگذرد. بیانس این ۹ سال اشغال و جنگ را میشود چنین خلاصه کرد:

- کشتار ده ها هزار افغان که کوچکترین ربطی به جناحهای درگیر نداشتند؛
- ویرانی بی سابقه روستاها؛
- شیوع سرسام آور زرع و قاچاق مواد مخدر و تبدیل افغانستان به بزرگترین مؤلد مواد مخدر در سطح جهان؛
- گسترش فقر، بیماری، اعتیاد، فساد و تعمیق نابرابریهای اجتماعی؛
- تقویت قدرت، نفوذ و بنیه مالی جنگ سالاران و جهادیان قرون وسطایی در داخل و خارج دستگاه دولتی؛

ایجاد روحیه بی اعتمادی در مردم نسبت به آینده وطن شان.

تصمیم اخیر سران ناتو، در واقعیت امر، اعتراف است از وضعیت فاجعه باری که استراتژی این پیمان جنگ افروز در افغانستان و منطقه به بار آورده است. واگذاری امنیت و اداره امور به نیروهایی که خود تا گلو در فساد و مردم ستیزی غرق اند، پیامد دیگری جز تعمیق و گسترش فاجعه نخواهد داشت. مگر حاکمیت کنونی در حضور ۱۵۰ هزار نظامی ناتو چی عمل سودمندی را برای آبادی کشور و رفاه مردم انجام داده اند که از این پس در غیاب آنها به سر رسانند؟!

در حالیکه مردم افغانستان فاقد یک الترناتیف سیاسی دموکراتیک است، حاکمیت ارتجاع قرون وسطایی از یکسو و تلاش مزورانه پاکستان برای جا به جا کردن نیروهای وابسته اش در حاکمیت کابل از سوی دیگر، تکوین هرگونه پروسه مثبت را برای آغاز تحولات دموکراتیک و مردمی نامحتمل میسازد.

نهضت آینده افغانستان یکبار دیگر برمسئولیت عظیم ناتو در ایجاد وضع فاجعه بار کنونی در سرزمین افغانها تأکید کرده خاطر نشان میسازد که رها کردن سرنوشت کشور به دست حاکمیتی که ریشه در فساد، مافیاء، وابسته گی به خارج و خیانت به منافع ملی افغانستان دارد، در واقعیت امر، استهزا به خواستهها و نیازهای مردم افغانستان و انتظارات اذهان عامه جهانی بوده، ذره بی از مسؤولیت امریکا - ناتو نمی کاهد.

نهضت آینده افغانستان که از بدو لشکر کشی ناتو (اعلامیه ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ نهضت آینده افغانستان) تاکنون استراتژی و سیاست آن را مغایر منافع افغانستان دانسته و پیوسته آنها را تقبیح کرده است، اینبار نیز تصامیم اخیر آن پیمان را راه حل درست برای منافع مردم افغانستان و منطقه نپنداشته، نیروهای چپ، مترقی و دموکراتیک را فرا میخواند تا با هوشیاری و احساس مسؤولیت به فکر ایجاد یک الترناتیف دموکراتیک در کشور بیفتند. باید بین حاکمیت کنونی و منافع خلق ستمدیده افغان خط فاصل کشید. باید ارتجاع قرون وسطایی را از نگاه سیاسی و ایدیالوژیک تجرید کرد و مردم را به سوی یک دورنمای دیگر که عاری از حضور سران جهادی، جنگ سالاران، نماینده گان پاکستان، ایران، روسیه و ناتو باشد، رهنمون شد.

نهضت آینده افغانستان که با پیگیری در جریان ۹ سال سیاست ضد مردمی ناتو را در وطن ما نکوهش کرده است، از همه رفقای دور مانده، مبارزان راستین سنگر زحمتکش افغانستان و جوانان وطنخواه دعوت میکند تا به مواضع این سازمان پیوسته، صفوف و ساختار آن را نیرومندتر سازند.

- تقویت نهضت آینده افغانستان راه گشای ایجاد الترناتیف دموکراتیک و مترقی برای وطن ماست؛ آگاهان دموکراتی که برای آینده کشور ما نگران اند این تقویت را یاری میرسانند.
- باید دست ارتجاع و ناتو را برای همیشه از سکان سرنوشت مردم افغانستان دور ساخت!

نهضت آینده افغانستان

۳۰ عقرب ۱۳۹۸ مطابق ۲۱ نوامبر ۲۰۱۰